

اندیشه‌های فردوسی و نظریه‌های روابط بین‌الملل واقع‌گرایی یا آرمان‌گرایی؟

علی باقری دولت‌آبادی^۱
جعفر حنانی^۲

چکیده

شاهنامه فردوسی یکی از گنجینه‌های ادب فارسی است که آن را چونان سندی که در بردارنده هویت باستانی و اصیل ایرانی باشد، دانسته‌اند. این اثر عموماً از زاویه ادبی و تاریخی مورد توجه واقع شده و کمتر به انعکاس مفاهیم و پدیده‌های سیاسی در آن توجه شده است. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که نگاه فردوسی در شاهنامه به پدیده‌های سیاسی و جهان پیرامون خود به کدام‌یک از رویکردهای نظری در روابط بین‌الملل نزدیک‌تر است؟ فردوسی را باید یک واقع‌گرای سیاسی بخوانیم یا یک آرمان‌گرا؟ برای این منظور از روش تطبیقی استفاده شده و تلاش گردیده است تا با استخراج مهم‌ترین شاخصه‌های دو نظریه فوق، ارزیابی از اندیشه‌های فردوسی حاصل شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد درحالی که فردوسی به لحاظ مباحث فراتر از دیدگاه‌های سازه‌انگارانه نزدیک است، اما در مباحث نظری او را باید یک واقع‌گرا خواند. این نکته به‌ویژه در تفسیرهایی که از سرشت انسان، جنگ، قدرت و امنیت به دست می‌دهد بیش از هر چیز نمایان است. با این توضیح که واقع‌گرایی او از جنس هابز و والتز نیست و به‌نوعی به وجهی جدید با نام «واقع‌گرایی آرمان‌خواهانه» نزدیک می‌شود.

واژگان کلیدی: شاهنامه، فردوسی، واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، جنگ، صلح، قدرت.

^۱ - دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، نویسنده مسئول: abagheri@yu.ac.ir

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

Ferdowsi's Thoughts and Theories of International Relations Realism or Idealism?

Ali Bagheri Dolatabadi¹

Associate Professor, Department of Political
Science, Yasouj University

Jafar Hanani

M.A. Student of Political Sciences, Yasouj
University

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is a Persian literature masterpiece. While this book has generally been studied from literary and historical perspectives, little attention has been paid to its political aspects. The main question of the present research is that what International Relations theoretical approaches Ferdowsi's vision is closer to? Can Ferdowsi be considered a political realist or an idealist? For this purpose, we attempt to assess Ferdowsi's thoughts taking advantage of the most important features of the two Realist and Idealist theories through a comparative method. The findings of the research show that while Ferdowsi is close to constructivist theory in terms of meta-theory, in his theoretical debates he must be considered a realist. This point is especially apparent in Ferdowsi's interpretations of human nature, war, power and security. It is worth noting that his realism is not similar to Hobbes and Waltz, and is somewhat like "Idealist Realism".

Keywords: Shahnameh, Ferdowsi, Realism, Idealism, War, Peace, Power.

۱- مقدمه

روابط بین‌الملل به‌عنوان رشته‌ای جدید در علوم اجتماعی، به‌طور خاص پس از جنگ جهانی اول و تحت تأثیر اندیشه‌های ایده‌آلیستی برای جلوگیری از وقوع مجدد جنگ به وجود آمد و تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که مقبولیت عام یافت. موضوع اصلی رشته روابط بین‌الملل، جنگ و صلح و یا به عبارتی دیگر بررسی علل جنگ و شرایط تحقق صلح است (Rezaei & Skandari, 2005, p.2). این دو موضوع اگرچه در قرن بیستم به صورت آکادمیک مورد مطالعه قرار گرفت اما پیش از آن متفکران مختلف در خصوص آن به ارائه طریق پرداخته بودند. در غرب این اندیشه‌ها در شخصیت‌هایی همچون هابز، لاک، کانت، روسو و گروسوس نماد برجسته‌ای پیدا کرده است و تقریباً اروپائیان از سنت فکری و مجادلات علمی آن آگاه‌اند اما در شرق و به‌طور خاص در ایران میزان دانش پژوهشگران در خصوص شخصیت‌های علمی و تاریخی خود پایین است و حتی به‌درستی جایگاه اندیشه‌ای آن‌ها مشخص نیست.

¹ - Corresponding Author: abagheri@yu.ac.ir

این در حالی است که شعر و نثر شعرای ایرانی به‌نوعی آینه تمام‌عیار جامعه عصر آن‌هاست و شعرا با زبان شعر و ارائه‌های ادبی کوشیده‌اند عیوب جامعه را برجسته و راه‌های رفع آن را معرفی سازند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، از جمله بزرگان ادب و شعر پارسی است که در کتاب خود تحت عنوان «شاهنامه» مکرراً به پدیده‌های سیاسی همچون جنگ، صلح، عدالت، دوستی، دشمنی، اخلاق و... پرداخته و از جهات مختلف این پدیده‌ها را مورد ارزیابی قرار داده است. اگرچه این پدیده‌ها و انعکاس آن‌ها در نظریه‌های روابط بین‌الملل امری جدید و نوپاست و ممکن است با ظرف زمانه، مفاهیم آن قبض و بسط پیدا کرده باشد اما می‌توان آن را در عصر حیات فردوسی و برحسب تفسیری که از آن به دست می‌دهد مورد توجه قرار داد. فهم این مفاهیم کمک می‌کند تا تصویری صحیح‌تر از نگاه ایرانیان به جهان اطراف خود در آن مقطع پیدا کرده و از نگاه‌های صرفاً توصیفی-تاریخی گذشته خارج شده و حتی ریشه بسیاری از رفتارهای سیاسی ایرانیان در عصر حاضر را بهتر درک نماییم. این اقدامی است که حدود دو دهه است در چین و ژاپن شروع شده و پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل آن‌ها در مجامع دانشگاهی به سراغ آن رفته‌اند. هدف اصلی آن‌ها از این کار، رها شدن از چارچوب‌های نظری غرب برای فهم مسائل جامعه خود و ارائه نظریه‌های بومی است؛ اما در ایران ما کمتر درباره شعرا و ادبای خود که سرآمدترین افراد در عصر خویش بوده‌اند و نیز اندیشه‌های آن‌ها چیزی می‌دانیم. برای ایرانیان خواندن شاهنامه بیشتر نوعی سرگرمی توأم با غرور ایرانی و هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌های آن بوده است. حتی در میان شعرای ایرانی هنوز شاهنامه (به‌جز در مناطق زاگرس نشین) نتوانسته حداقل جایگاه نمادین خود را در کتابخانه‌های تک‌تک ایرانیان، همپای دیوان حافظ یا بوستان سعدی باز کند. لذا نگاهی مجدد و متفاوت به این اثر و شناخت اندیشه‌های عمیق فردوسی ضرورتی انکارناپذیر برای جامعه کنونی ایران است. جامعه ای که جوان و پویاست و جوای نام در جهان پر رمز و راز. بر این اساس سؤالی که در پژوهش حاضر مطرح می‌شود این است که نگاه فردوسی در شاهنامه به پدیده‌های سیاسی و جهان پیرامونش به کدام یک از رویکردهای نظری در روابط بین‌الملل نزدیک‌تر است؟ فردوسی را باید یک واقع‌گرای سیاسی بخوانیم یا یک آرمان‌گرا؟ برای این منظور از روش تطبیقی استفاده شده است. تکیه بر مفاهیم اصلی دو نظریه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی راهنمای پژوهش حاضر برای رسیدن به مقصود خواهد بود.

۲- پیشینه پژوهش

فردوسی در نزد پژوهشگران ایرانی و خارجی جایگاهی بسیار رفیع دارد. لذا مطالعه و نگارش مقاله و کتاب درباره شاهنامه، اثر فاخر این شاعر ایرانی، بخشی از دغدغه جدی پژوهشگران بوده است. بر تارک

آثار نگاشته شده در این باره مقالات و کتاب‌های فتح‌الله مجتبابی (۱۹۷۵/۱۹۹۲/۱۹۹۳)، شاهرخ مسکوب (۱۹۷۲/۲۰۱۴)، داریوش آشوری (۱۹۹۳/۱۹۹۴)، جلال خالقی مطلق (۲۰۰۹/۲۰۱۱/۲۰۱۳) می‌درخشند؛ اما آثار متأخر که عموماً به شکل مقاله منتشر گردیده را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد برخی از نویسندگان همچون قدسیه رضوانیان و ندا غیائی (۲۰۱۶)، رؤیا کریمی کوهنجاری (۲۰۱۶) و محمود عباسی و یعقوب فولادی (۲۰۱۷) شعر فردوسی را از زاویه ادبی و آرایه‌های آن مورد بررسی قرار داده‌اند. گروه دیگری از پژوهشگران تلاش کرده‌اند از زاویه سبک‌شناسی و داستان‌پردازی به تحقیق و تفحص در شاهنامه بپردازند. ایران لک و احمد تمیم‌داری (۲۰۱۶)، زینب عرب‌نژاد و اسحاق طغیانی (۲۰۱۶) را از جمله این نویسندگان باید دانست که به بررسی ریخت‌شناسی داستان‌های عاشقانه و حماسی در شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند. دسته سوم آثار نگارش یافته، آن‌هایی هستند که تلاش کرده‌اند از زاویه سیاسی به شاهنامه فردوسی بنگرند. مقالات میرزا ملاحمد (۲۰۰۳)، محمد ناجی (۲۰۱۱)، سعید حسام پور و ناهید دهقانی (۲۰۰۸)، مرتضی منشادی و وحید بهرامی (۲۰۱۴)، روح‌الله اسلامی و وحید بهرامی (۲۰۱۵)، وحید بهرامی و روح‌الله اسلامی (۲۰۱۷)، تقی رستم‌وندی (۲۰۰۹) و کتاب‌های «مبانی نقد خرد سیاسی در ایران» اثر باقر پرهام (۱۹۹۴) و «شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران» نوشته مرتضی ثاقب فر (۲۰۰۸) را در این گروه باید جای داد که به ترتیب به بررسی جنگ و صلح، پیمان و سوگند، آداب مذاکره و خرد سیاسی، پدیدارشناسی سیاسی فره ایزدی، بحران جانشینی و آز و داد در شاهنامه پرداخته‌اند. همچنین در خصوص اندیشه سیاسی فردوسی دو سخنرانی از مرتضی منشادی (۲۰۱۷) و سید جواد طباطبایی (۲۰۱۷) در مجموعه سیاست‌نامه دانشگاه فردوسی ثبت شده است که اولی به سیاست و حکمرانی در شاهنامه می‌پردازد و دومی به بحث تداوم فرهنگی و انتقال اندیشه ایران‌شهری از راه زبان فارسی. همچنین شاهرخ مسکوب در کتاب «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» (۲۰۱۳) به علل جنگ رستم و اسفندیار و آثار آن پرداخته و سعی نموده رفتارهای رستم و اسفندیار را که هر دو پهلوان هستند، بررسی کند. همه آثار فوق وجه سیاسی شاهنامه را از منظر داخلی (سیاست و حکومت) مورد توجه قرار داده‌اند تنها اثری که به نوعی به ارتباط شاهنامه و موضوعات بین‌المللی (وجه نظری آن) پرداخته و به پژوهش حاضر نزدیک است مقاله عبدالعلی قوام و سید احمد فاطمی نژاد (۲۰۰۹) است. نویسندگان در اثر فوق به نقد و بررسی آنارشی و جنگ مورد نظر هابز، از منظر فردوسی پرداخته‌اند. یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد که پیش از هر چیز نیت کارگزاران جنگ در آغاز آن اثر گذار است.

اما آنچه اثر حاضر را از تمامی آثار فوق و به‌ویژه مقاله اخیر متمایز می‌سازد این است که به بررسی یک مفهوم و مقایسه آن در دو اثر مکتوب خلاصه نشده بلکه تلاش گردیده از منظری کلان‌تر جایگاه اندیشه فردوسی و نسبت آن با نظریه‌های روابط بین‌الملل را مشخص سازد. به اعتقاد نویسندگان تا زمانی که ما نتوانیم سنت‌های فکری جامعه خود و آثار وزین ادبی را بازبینی و نسبت آن با نظریه‌های کنونی روابط بین‌الملل را شناسایی کنیم قادر به ارائه نظریه‌پردازی بومی نخواهیم بود. در خصوص فردوسی و اندیشه‌های وی اگرچه زیاد بحث و سخنرانی شده است اما هنوز جای بررسی نسبت اندیشه وی با مباحث نظری و فرانظری خالی است. هنوز ما در برابر این پرسش که شاهنامه را چگونه اثری باید بخوانیم: واقع‌گرایانه یا آرمان‌گرایانه؟ بی‌پاسخ هستیم. اثر پیش رو گامی کوچک برای پر کردن این خلأ بزرگ خواهد بود.

۳- چارچوب نظری

به‌طور کلی در روابط بین‌الملل دو مکتب فکری بزرگ وجود دارد که نظریه‌های روابط بین‌الملل یا ذیل آن دو قرار می‌گیرند و یا واکنشی به آن هستند. این دو مکتب واقع‌گرایی و لیبرالیسم نام دارند. واقع‌گرایی به‌طور کلی غنی‌ترین و قدیمی‌ترین مکتب فکری در عرصه روابط بین‌الملل است که قدمت آن را حتی تا قبل از میلاد مسیح و تا زمان توسیدید نیز ذکر کرده‌اند. واقع‌گرایی را باید بیشتر دیدگاهی فلسفی و مجموعه‌ای از مفروضات در نظر گرفت تا نظریه‌ای سیاسی. ویلیام ولفرز معتقد است که مکتب فکری رئالیسم بر اساس سه مفروض اصلی در مورد کارکرد جهان قرار دارد: گروه‌گرایی، خودپرستی و قدرت‌محوری (Wohlforth, 2008, p.32). این سه مفروض هستی‌شناسی، مفاهیم بنیادین رئالیسم را بازسازی می‌نمایند. اکثر رئالیست‌ها این مفروضات را از حد سه‌گانه فوق فراتر برده بر شش مفروض اصلی تأکید می‌کنند: ۱. محیط آنارشیک نظام بین‌الملل؛ ۲. دولت‌سالاری؛ ۳. قدرت؛ ۴. عقلانیت؛ ۵. بقا؛ و ۶. خودیاری (Abdollah khani, 2010, p.62-65). مورگنتا به‌عنوان یکی از اندیشمندان اصلی واقع‌گرایی کلاسیک، شش اصل واقع‌گرایی را این‌گونه توضیح می‌دهد:

- ۱- وجود قواعد عینی که در سیاست ثابت بوده و ریشه در طبع بشر دارند.
- ۲- منافع، مفهوم کلیدی برای درک سیاست بین‌الملل است که بر اساس قدرت تعریف می‌شود.
- ۳- منافع، ثابت است ولی شکل و ماهیت قدرت دولت‌ها در طول زمان تغییر می‌کند.
- ۴- رفتار دولت‌ها متأثر از اصول اخلاقی عام نیست، اگرچه ممکن است این رفتار اثرات اخلاقی داشته باشد.

۵- مجموعه‌ای از قواعد اخلاقی عام مورد قبول وجود ندارد.

۶- به لحاظ نظری، حوزه سیاست از دیگر حوزه‌ها جداست (Rezaei & Skandari, 2005, p.5).

در برابر نظریه فوق لیبرالیسم قرار دارد. (نگاه کنید به جدول شماره ۱) لیبرالیسم یکی از شایع‌ترین و قدیمی‌ترین آموزه‌های فلسفی-سیاسی عصر حاضر است. در قاموس سیاسی، لیبرالیسم فلسفه‌ای است مبنی بر اعتقاد به اصل آزادی که ریشه آن در رنسانس و همچنین اصلاح دینی نهفته است (Ghaderi, 2007, p.17). این آموزه چیزی بیش از یک مجموعه ارزشی است. ارزش‌هایی که بر بنیاد نظریه‌ای از ماهیت انسان و جامعه قرار دارد (Arbelaster, 1998, p.17). قاعده کلی لیبرالیسم، خوش‌بینی به ذات انسان است. از نظر لیبرال‌ها، انسان موجودی است ذی‌شعور که نیازی به قیّم ندارد و چنانچه راه برای پیشرفت او باز باشد، ترقی و پیشرفت او حدی ندارد. همچنین بر اساس این رویکرد در انسان مختصاتی وجود دارد که او را به سوی تشریک‌مسابی و انجام کارهای خیر سوق می‌دهد و توجه انسان به رفاه سایرین زمینه‌های پیشرفت و ترقی را در جامعه ملی و بین‌المللی فراهم می‌کند. این نوع تفکر عمدتاً نشت گرفته از عصر روشنگری است که طی آن نوید بهبود تمدن را می‌دهد. در چهارچوب چنین تفکری وجود انحراف در انسان که خشونت، جنگ و تعارض را سبب می‌شود، از طبیعت او سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه وجود نهادهای نامطلوب و نبود امکانات مناسب برای رشد و شکوفایی افراد زمینه‌های لازم را برای تعقیب رفتارهای خودخواهانه و آسیب رسانیدن به دیگران فراهم می‌کند؛ بنابراین با انجام اصلاحات نهادی می‌توان از وقوع جنگ جلوگیری کرد (Ghavam, 2006, pp.340-341).

به‌طور کلی برای لیبرالیسم پنج اصل برشمرده شده است. این اصول عبارت‌اند از:

- ۱- لیبرال‌ها معتقدند همه انسان‌ها موجوداتی عقلانی‌اند. عقلانیت را می‌توان به دو شکل به کار برد: الف: به شکل ابزاری به‌عنوان توانایی شکل دادن و تعقیب منافع. ب: توان فهم اصول اخلاقی و زندگی بر اساس حکومت قانون.
- ۲- لیبرال‌ها به آزادی فردی بیش از هر چیز بها می‌دهند.
- ۳- لیبرالیسم برداشتی مثبت یا مترقی از سرشت بشر دارد. لیبرال‌ها معتقدند می‌توان به تغییراتی در روابط بین‌الملل دست یافت.
- ۴- لیبرال‌ها بر امکانات کارگزاری انسان برای تأثیر بر تغییر تأکید می‌کنند.
- ۵- لیبرالیسم به طرق مختلف تفکیک میان قلمرو داخل و خارج را به چالش می‌کشند (Moshirzadeh, 2013, p.27).

جدول (۱): مقایسه رئالیسم و لیبرالیسم

لیبرالیسم (آرمان‌گرایی)	رئالیسم (واقع‌گرایی)	
اتحادیه فرادولتی - بازیگران فرودولتی	دولت	بازیگر اصلی
اقتصاد	امنیت	محور اصلی بحث
وضعیت اجتماعی جوامع	وضع ما قبل اجتماعی جوامع	آناارشی
اقتصادی	نظامی	نوع قدرت
منافع جمعی	منافع فردی	تک‌رش به منافع ملی
همکاری دسته جمعی	خودیاری (موازنه قدرت)	نحوه دستیابی به منافع و امنیت
تأکید بر قواعد حقوقی و اخلاقی جهان‌شمول	عدم اعتقاد به اصول جهانی اخلاقی	تک‌رش به مسائل اخلاقی

(Shoayb, 2009, p.80)

نظریه سوم که به نوعی تکمیل دو نظریه قبلی و حلقه واسط آن‌ها قرار دارد نظریه سازه‌انگاری است. این نظریه توسط اونف طرح و با انتشار کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» الکساندر ونت در جهان شناخته شد. آنچه که این نظریه را از سایر نظریه‌ها متمایز می‌سازد سه اصل هستی‌شناختی در مورد زندگی اجتماعی و تأثیر آن بر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است. سه اصل مذکور عبارتند از:

(الف) اهمیت ساختارهای هنجاری، ایده‌ای و فکری همانند ساختارهای مادی؛

(ب) نقش هویت‌های اجتماعی در شکل‌گیری منافع و رفتار بازیگران؛ و

(ج) ساخته شدن متقابل کارگزار و ساختار.

سازه‌انگاری برخلاف واقع‌گرایی کنش‌های اجتماعی و سیاسی را صرفاً متأثر از ساختارهای مادی نمی‌داند بلکه به نقش ساختارهای هنجاری و فکری و نظام‌های معنایی می‌پردازد و تعیین می‌کند که چگونه بازیگران محیط مادی خود را تفسیر می‌نمایند. از این منظر واقعیت‌های بین‌الملل توسط آن ساختارهای معرفتی که به دنیای مادی معنا می‌دهند، شناخته می‌شوند و بازیگران نسبت به موضوع‌ها و بازیگران دیگر، بر اساس معنا و مفهومی که آن موضوعات برای آن‌ها دارند عمل می‌کنند و از این‌رو، رفتار با دوست و دشمن متفاوت است (Karami, 2004, p.162). طبق این نظریه هویت‌ها از پیش تعیین شده نیستند و نظام‌های معنایی نهادینه شده تعریف‌کننده هویت بازیگران هستند. طبیعی است پس از تعیین هویت است که منافع بازیگران شکل می‌گیرد (Ghahremanpour, 2004, p.306). بر اساس نظریه سازه‌انگاری

هویت‌ها هم در سیاست بین‌الملل و هم جامعه داخلی برای تضمین دست کم برخی سطوح قابلیت پیش‌بینی و نظم امری ضروری هستند. انتظارات همیشگی در میان دولت‌ها نیاز به هویت‌های بینا ذهنی دارد که به اندازه کافی با ثبات باشند تا الگوهای رفتاری را قابل پیش‌بینی سازند. جهان بدون هویت؛ جهانی آشفته، جهانی با ابهام فراگیر و غیر مطمئن و جهانی خطرناک‌تر از وضعیت آنارشی است. هویت‌ها سه کارکرد ضروری را در جامعه ایفا می‌کنند: «آن‌ها به شما و دیگران می‌گویند که شما کی هستید و دیگران کی هستند. با گفتن اینکه شما کی هستید هویت‌ها قویاً دربردارنده مجموعه خاصی از منافع یا ترجیحات با توجه به فرصت‌های اقدام در قلمروهای خاص و در ارتباط با بازیگران خاص می‌گردند» (Hopf, 1998, p.173-174).

همان‌گونه که جان راگی تأکید می‌کند هویت‌ها برخاسته از عوامل فکری، ایده‌ها و هنجارها هستند مواردی که با گذشت زمان تغییر پیدا می‌کنند (Reggie, 1998, p.33). لذا هویت‌ها تغییر پیدا می‌کنند. هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص خود و انتظارات از دیگران است. بازیگران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند؛ یعنی همان معانی که ساختارها را تعریف کرده و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. هویت‌ها و منافع، اموری مرتبط هستند و وقتی ما موقعیت را تعریف می‌کنیم آن‌ها نیز تعریف می‌شوند (Hadian, 2003, p.921). یک دولت دیگران را به موجب هویتی که به آن‌ها اعطا می‌کند شناسایی می‌کند. این در حالی است که هم‌زمان هویت خودش را از طریق رویه اجتماعی روزانه باز تولید می‌کند. اظهار عقیده قاطع در اینجا این است که سازنده هویت کنترلی بر آنچه نهایتاً از سوی دیگران فهم می‌شود، ندارد.

درواقع همان‌گونه که در نظریه سازه‌نگاری بر آن تأکید می‌شود بین ساختار و کارگزار نوعی رابطه متقابل وجود دارد (Wendt, 2005, p.211)؛ بنابراین از نظر سازه‌نگاران ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش‌های انسان‌اند و درعین حال، همان کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند که این بستر به‌عنوان میانجی برای آن‌ها عمل می‌کند. خود ساختارها به‌عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با تعاملی متقابل است که خلق می‌شوند و بر اساس آن‌ها کنشگران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از فرآیند یعنی جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد (Mpshirzadeh, 2001, p.330).

۴- بسترهای سیاسی خلق شاهنامه

فردوسی را بزرگ‌ترین شاعر دوره سامانی و غزنوی می‌توان دانست. در عهد سامانی سرزمین ایران تحت سیطره ملوک‌الطوایف مختلف زیر نظر حکومت مرکزی سامانی در بخارا اداره می‌شد. امرای سامانی بر

ماوراءالنهر و سایر نواحی جیحون و خاندان‌های تحت نظر آنان در گوشه‌های مختلف کشور حکم می‌راندند. امرای آل عراق و سلسله مامونیه یکی پس از دیگری در خوارزم، امرای شار در غرjestان واقع در شرق هرات، امیران آل محتاج یا چغانیان در قسمتی از خراسان و خاندان سیمجوری در قسمت دیگری در آن منطقه حکومت می‌کردند. علاوه بر اینان امرای آل باوند و آل قارن در طبرستان، دیالمه آل زیار، دیالمه اصفهان و دیالمه آل بویه نیز برای خود در نواحی دیگر مملکت به شوکت و اعتباری رسیده بودند (Hamidi, 2009, p.12).

نفوذ امرای ترک در دستگاه سامانی از زمانی شروع شد که نوح بن منصور سامانی جهت دفع فتنه سیمجوریان و ابوالحسن فائق در سال ۳۸۴ ه.ق از سبکتکین، امیر غزنین، یاری خواست و پس از غلبه بر دشمنان، لقب ناصرالدین را به سبکتکین و لقب سیف‌الدوله را به پسرش، محمود، اعطا کرد. او محمود را به امارات خراسان منصوب نمود و چنان‌که بیان شد امرای ترک کم کم نفوذ و قدرت بسیار یافتند تا جایی که در اواخر دولت سامانی به دنبال ضعف و سستی آخرین شاهان و شاهزادگان آن دولت، کاملاً بر اوضاع مسلط شدند. قابل ذکر است که دولت مقتدر و فرهنگ دوست سامانی، متأسفانه در اواخر کار دچار اختلافات شدید داخلی و برادرکشی و عصیان و اعتراض شد و همین اوضاع مغشوش و هرج و مرج تأسف بار آخر عصر سامانی است که روح ظریف فردوسی را متأثر ساخته است:

زمانه سراسر پر از جنگ بود به جویندگان بر جهان تنگ بود (Shahnameh, 2015, p.13)

هنوز پیکر زخمین سرزمین و مردم ایران از زیر صدمات و امرای اموی و عباسی رها نشده بود که تعصبات و یکسو نگرستن‌های محمود غزنوی و دست‌نشانده‌گان وی ضربه‌های دیگری را فرود آورد. هنوز خاطره فجایع خفت‌بار حجاج بن یوسف در خراسان، قتیبه بن مسلم در بخارا، یزید بن مهلب در طبرستان، خالد بن ولید در کرمانشاهان و ده‌ها امیر دست‌نشانده تازیان که به‌ظاهر برای توسعه دین و درواقع برای سرکوب ساختن مردم، نهرهای خون به راه می‌انداختند و آسیاها را به خون چرخش در می‌آوردند و درختان را قطع می‌کردند و خانه را ویران می‌کردند از ذهن مردم دور نشده بود که کانون‌های مقاومت در گوشه و کنار کشور به راه افتاد (Hamidi, 2009, p.13). یکی از این کانون‌های مقاومت که قبل از ظهور فردوسی در ایران علیه سلطه تازیان شکل گرفت، نهضت شعوبیه بود. شعوبیه برای از بین بردن سیادت و آقایی عرب و بازگرداندن حکومت ایران به ایرانیان به وجود آمد (Kasraee, 2008, p.215). بدیهی است در چنین دوره‌ای که تازیان به تاخت و تاز مشغول بودند و از سوی دیگر ترکان و آرا‌ال‌آلتایی ترک‌تازی می‌کردند و هر نقطه از خاک پهناور این سرزمین به دست امیر طایفه‌ای اداره می‌شد فردوسی با تأثر از عوارض و رفتارهای ناپسندی که ترک و تازی در کشور اعمال می‌کردند به جمع و

تدوین داستان‌ها و افسانه‌هایی پرداخت که نوعی روحیه سلحشوری و جوانمردی و حس آزادگی و آزادمنشی در آن‌ها موج بزند تا بدین ترتیب بتواند افراد و گروه‌های مختلفی را به هسته‌های مقاومت بیفزاید. در ادامه به بررسی نگاه فردوسی به جهان پیرامون خود می‌پردازیم.

۵- فردوسی و مباحث فرانظری

نظریه‌پردازان سیاسی، صرف‌نظر از اختلاف چشمگیر در سبک و مفاهیم، نه‌تنها با مفاهیم اساسی یکسانی سر و کار دارند، بلکه برای پاسخگویی به این مسائل روشی نسبتاً همگون انتخاب کرده‌اند. معمولاً این الگوی همگون در آثار به اتمام رسیده این نظریه‌پردازان به‌وضوح دیده نمی‌شود. از آنجا که ترتیب ارائه اجزای نظریه سیاسی اغلب پس‌وپیش می‌شود، ترتیب اندیشه و برداشت عملی نیز مخدوش می‌گردد (Spragnens, 2015, p.38). فهم اندیشه فردوسی نیز از این قاعده مستثنی نیست و برای دانستن آن نیاز به شناخت او از جهان اطرافش است. اینکه او جهان را چگونه می‌بیند و چه غایتی برای آن متصور است؟ نگاهش به انسان و ذات او چیست و این نگاه چه تأثیری بر رفتارهای او در آینده خواهد گذاشت؟ این‌ها همه سؤالاتی از جنس مباحث فرانظریه هستند که پاسخ به آن‌ها می‌تواند او را در دسته‌بندی خاصی از نظریات جای دهد. لذا تشریح نگاه فردوسی به این مباحث می‌تواند گره‌گشای بسیاری از مسائل مجهول در این پژوهش باشد. مقصود از فرانظریه به بیان نویفلد «حوزه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل است که می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه چیزی یک نظریه خوب را شکل می‌دهد؟» (Moshirzadeh, 2013, p.7). به بیان دیگر فرانظریه دربرگیرنده مطالعه سه مبحث مهم هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. ما در اینجا برای پیشگیری از تطویل کلام، تنها به دو مبحث اول اشاره می‌کنیم.

۶- نگاه فردوسی به مباحث هستی‌شناسانه

یکی از ابعاد فرانظری در روابط بین‌الملل بعد هستی‌شناختی آن است که به تعبیری، زمینه اکتشاف یا مقام گردآوری است و به مفروضه‌های بنیادین در مورد جوهره سیاست بین‌الملل به‌عنوان عرصه‌ای خاص از عمل سیاسی اشاره دارد. این مفروضه‌ها یا پیش‌فرض‌ها به باورهای پایه در مورد سرشت قوام‌بخش واقعیت اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شوند، یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت غایی یا جوهره چیزها (Moshirzadeh, 2013, p.7). این اندیشه‌ها هستند که نظریات را از هم متمایز و افراد را در زمره پیروان نظریه‌هایی خاص جای می‌دهند. در هستی‌شناسی چهار سؤال مبنایی وجود دارد: نگاه به جهان خارج، بازیگران آن، سرشت بازیگران و تقدم و تأخر کارگزار-ساختار. بر این اساس این چهار سؤال به ترتیب پی گرفته می‌شود.

۱-۶- نگاه به جهان خارج

نخستین اصل از اصول هستی‌شناسی، ریشه در ماهیت و حقیقت جهان هستی دارد و بدین موضوع می‌پردازد که جهان چیست؟ چیزی خارج از نظریه‌های ماست یا ما جهان اجتماعی را می‌سازیم؟ با تسامح و به پیروی از ونت می‌توان پاسخ به این سؤال را در دو دیدگاه مادی‌گرا و معناگرا جای داد. از دیدگاه نخست موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکرد، مستقل از برداشت‌ها و فهم انسان‌ها وجود دارند و بنیادی‌ترین واقعیت مورد بررسی در مطالعات را واقعیت مادی قابل مشاهده تشکیل می‌دهند. از نگاه دوم اساساً موجودیت ساختارها، نهادها و کارگزاران جنبه ذهنی یا حداقل گفتمانی دارد و اینها جز بر مبنای فهم انسانی وجودی ندارند؛ بنابراین ما در جهانی زندگی می‌کنیم که فقط انگاره‌ها مهم‌اند و آن‌ها را می‌توان مطالعه کرد. در یک دیدگاه بینابینی، موجودیت‌های اجتماعی اگر بعد مادی هم داشته باشند، جنبه گفتمانی نیز دارند، یعنی جدا از دلایل و فهم کنشگران نیستند، اما در عین حال قابل تقلیل به فهم کارگزاران نیز نیستند (Moshirzadeh, 2013, p.8).

مهم‌ترین مسئله‌ای که در پاسخ بدین سؤال در اندیشه فردوسی نمود پیدا می‌کند، هنگامی است که او به داستان‌هایش زمان و مکان می‌بخشد، یعنی به صورت مشخص موتور محرکه تاریخ را روشن کرده است. چنانکه تحولات تاریخی و اجتماعی در ابتدای شاهنامه از نحوه زندگی کیومرث در غار، پیدایش آتش تا رسیدن به نوعی بلوغ سیاسی، اجتماعی و صنعتی دوره جمشید را می‌توان تداعی کننده تحولاتی ساختاری دانست که فردوسی در مواجهه انسان با طبیعت به آن‌ها معنا می‌بخشد. تحولاتی که به نوعی بازگوکننده دیدگاه مادی‌گرایانه و اثبات‌گرایانه است؛ اما فردوسی بعد هستی‌شناسی‌اش را در اینجا رها نمی‌کند، بلکه چهره‌های دیگر آن را در داستان سقوط جمشید دنبال می‌کند. برای مثال غرور جمشید در برابر خداوند، خیانت ضحاک نسبت به پدر، کشتن ایرج به دست سلم و تور و غیره که همه اینها سبب تحولات بنیادینی می‌شود که فردوسی نه تنها آن را از زاویه معناگرایانه و زبان‌شناسانه بلکه در ارتباط با عین تبیین می‌کند؛ بنابراین فردوسی بر این دیدگاه است که هستی را می‌توان از طریق رابطه عین و ذهن شناخت.

کنون پر شگفتی یکی داستان بییوندم از گفته باستان

نگه کن که مر سام را روزگار چه بازی نمود ای پسر گوش دار (Shahnameh, 2015, p.24)

۲-۶- نگاه به بازیگران

یکی دیگر از مباحثی که در زیر مجموعه هستی‌شناسی قرار می‌گیرد نگاه به بازیگران عرصه بین‌المللی است. این بازیگران در طول زمان متفاوت بوده‌اند. در دوره‌ای امپراتوری‌ها، در دوره‌ای دولت‌ها و اخیراً

افراد و نهادهای غیردولتی به جرگه این بازیگران پیوسته‌اند (Abolhasan Shirazi, 2017, p.1). با وجود اینکه در عصر حیات فردوسی هنوز نشانه‌هایی از وجود امپراتوری‌ها در شرق آسیا وجود دارد اما نگاه فردوسی نگاه دولت‌محور یا به عبارت بهتر - در آن مقطع - حاکم‌محور است. اگرچه که در شاهنامه، تصویر دولت به شکل مدرن آن موجود نبوده اما می‌توان شخص شاه، شاهزادگان، مشاوران و پهلوانان را به شکلی قلمداد کرد که در یک مجموعه عمودی و هرمی، آنان را دولت بنامیم. با توجه به چنین شکلی می‌توان شاهد چند دولت در شاهنامه بود که در یک قلمرو واحد زیست می‌کردند که عبارت‌اند از: ایران، یونان، توران، چین، مصر، هند و تازیان. اشاره فردوسی به جنگ منوچهر از ایران با سلم و تور از روم و توران در دوران حیات فریدون نشان از توجه وی به سطح بازیگران دولتی دارد. همچنین وی بخش عمده‌ای از تلاش خود را که جنبه اصلاح‌طلبانه دارد بر پادشاهان متمرکز ساخته، تلاش می‌نماید تا با بیان عبرت‌های تاریخی آن‌ها را از عوامل بسترساز سقوط یک دولت آگاه سازد.

سر تخت شاهان پیچد سه کار نخستین ز بیدادگر شهریار
دگر آنکه بی‌مایه را بر کشد ز مرد هنرمند برتر کشد
سدیگر که با گنج خویشی کند به دینار کوشد که بیشی کند (Shahnameh, 2015, p.376)
همچنین اصل چهارم را اضافه می‌کند که:

رخ پادشاه تیره دارد دروغ بد اندیش هرگز نگیرد فروغ (Shahnameh, 2015, p.376)
این اشعار نشان از آن دارد که او مسئولیت همه‌چیز در جامعه از صعود تا سقوط را متوجه پادشاهان و مدیران دانسته است. از آنجایی که شاهنامه حکایتی تاریخی از اسطوره‌ها، پهلوان‌ها و صحنه‌های نبرد ایران باستان است، عموماً تصویری که فردوسی از روابط بین دولت‌ها ترسیم می‌کند، روابطی است ساختاری که بر مبنای آن دولت‌ها را کنشگران اصلی در آن قلمداد می‌کند و از طرف دیگر به سبب آنکه مبنای مشروعیت دولت‌ها بر بنیان فرّ ایزدی و استیلا استوار بود، قاعدتاً فارغ از نیروهای محدودکننده‌ای چون بازیگران خرد و جنبش‌های فراملی بودند. البته در شاهنامه گاه شاهد نقش‌آفرینی افراد فارغ از دولت نیز هستیم که این تلقی را ایجاد می‌کند که بهتر است فردوسی را در بحث بازیگران پیرو دیدگاه‌های تکثرگرا دانست. برای نمونه هنگامی که سیاوش به دست افراسیاب کشته می‌شود، رستم برای گرفتن انتقام وارد عمل می‌شود و نیازی به کسب اجازه از کی کاووس در مقام پادشاه نمی‌بیند و این واقعه خود سررشته وقایع بعدی می‌شود.

چو آمد به نزدیک کاووس کی سرش بود پر خاک و پر خاک پی

بدو گفت خوی بد ای شهریار پراگندی و تخمت آمد به بار
 تو را مهر سودابه و بد خوی ز سر بر گرفت افسر خسروی (Shahnameh, 1999, p.462-463)

فردوسی، جنگ و نزاع‌های شکل گرفته در سطح کشوری در شاهنامه را جنگی برای تثبیت هویت می‌داند. به تعبیر دیگر فردوسی از آنجایی که در عصر زندگانی خویش شاهد تاخت و تازهای گوناگون به دست اعراب و ترک‌ها به میهنش بوده است سعی می‌کند در شاهنامه از طریق زنده کردن هویت ایرانی از راه دین و آیین، زبان و نژاد آمیخته با شجاعت، روحیه از دست رفته ایرانیان را همراه با شیوایی و بلاغت کلام به مخاطبانش بازگرداند.

شکست آمد از ترک بر تازیان	ز بهر فزونی سرآمد زیان
سپاه اندر ایران پراکنده شد	زن و مرد و کودک همه بنده شد
همه در گرفتند ز ایران پناه	به ایرانیان گشت گیتی سیاه
دو بهره سوی زاولستان شدند	بخواهش بر پور دستان شدند
که ما را ز بدها تو باشی پناه	چو گم شد تاج کاووس شاه
دریغست ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بودی	نشستنگه شهریاران بودی
کنون جای سختی و رنج و بلاست	نشستنگه تیز چنگ اژدهاست
کسی کز پلنگان بخوردست شیر	بدین رنج ما را بود دستگیر (Shahnameh, 2015, p.77)

۳-۶- نگاه به ذات و سرشت انسان

در مورد سرشت کنشگران و به تبع آن، کنش آن‌ها نیز در میان نظریه پردازان اختلاف نظر وجود دارد. از منظر رویکرد متعارف در علوم اجتماعی، این ساختارهای مادی اند که به کنش‌ها و کنشگران شکل می‌دهند و این هویت‌ها کم و بیش ثابت و یکسان تلقی می‌شوند. نظریه واقع‌گرایی و زیرشاخه‌های آن چنین نگاهی دارد. بر اساس این نظریه ذات و سرشت بازیگران شرور و جنگ طلب است. در تحلیل اغلب اندیشمندان و سیاستمداران، دال مرکزی این نظریه را همانا کسب، حفظ، تداوم و اعمال قدرت از سوی دولت‌ها در محیط آنارشیک منطقه‌ای - بین‌المللی تشکیل می‌دهد (Dehghani Firoozabadi, 2010, p.28-30). در مقابل، از دید پساساختارگرایان سوژه‌ها برساخته‌هایی اند که «رویه‌های گفتمانی» به آن‌ها شکل می‌دهند؛ بنابراین، این رویه‌های گفتمانی اند که واحدهای بنیادین واقعیت و تحلیل، یعنی واحدهای پایه هستی‌شناختی را شکل می‌دهند. کنشگران سرشتی کاملاً اجتماعی دارند. به این معنا که این تعاملات،

رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای اصولی و انگاره‌های نهادینه‌اند که به هویت آن‌ها قوام می‌بخشند. آن‌ها قلمروی تکوینی قلمداد می‌شوند که کنشگران را به‌عنوان کارگزاران دانا به آنچه هستند تبدیل می‌کند. منافع کنشگران نیز حاصل هویت آن‌هاست و از طریق فرایند ارتباطات، تأمل در تجارب و اجرای نقش‌ها آموخته می‌شود (Moshirzadeh, 2013, p.9).

با توجه به متن شاهنامه، آنچه که در ذات و سرشت سوژه یا کنشگر مؤثر واقع می‌شود، وجهی شبه اجتماعی پیدا می‌کند. فردوسی جنگ و ستیز را برخاسته از ذات و سرشت انسان نمی‌داند و برخاسته از شرایط اجتماع می‌انگارد. شرایط زمانه است که پسر را در برابر پدر قرار می‌دهد و تراژدیک‌ترین صحنه تاریخ را می‌آفریند. انسان شاهنامه انسانی است که ذاتی پاک دارد اما مجبور به حیات در جامعه‌ای آکنده از خشونت و نزاع است. ظهور شخصیت رستم در شاهنامه نمونه بارزی از شرایط جامعه است. چنانکه می‌توان از یک منظر رستم را چون میوه‌ای رسیده‌ای دانست که بر حسب وجود شرایط و امکانات محیطی مناسب به بار نشسته است. فردی که موظف است به جنگ سیاهی‌ها و پلیدی‌ها رود و با دیوها مبارزه کند. همچنین نگاه به خطبه‌هایی که تهمورث، گرشاسپ، کیقباد، لهراسب و برخی دیگر از شاهان در هنگام جلوس بر تخت شاهی ایراد می‌کنند گویای ذات و سرشت انسانی آن‌هاست. این خطبه‌ها آکنده از ستایش خداوند، دادگری، داد و دهش، هوشمندی، هنرورزی، امنیت، کوتاه کردن دست بدان، جذب دانایان، خردمندی و دفع نابخردان و اعتبار و شان فرزندان، رایزنی و دستگیری از مستمندان، ترویج راستی و پرهیز از دروغ، انسان دوستی و محبت و مهربانی، پیدا کردن سودمندی‌ها و رام کردن طبیعت و هدایت مردم به راه نیک و دفع دشمنان آنان و بالاخره شادی همه افراد جامعه و ترویج جشنها و سنتهای جمعی جامعه است (Rastegar, 2005, p.34-35). اساساً نگاه فردوسی به سرشت وجهی دوگانه دارد. او آدمیان و مردم را همچنان که در بالا اشاره شد «نیک سرشت» و الباقی که شامل «دیو» و «اهریمنان» می‌شوند را «بدسرشت» می‌داند. بدین ترتیب می‌توان گفت وی انسان را به حکم طبیعت نابرابر می‌داند. نتیجه نابرابری شکل‌گیری حکومت و طبقات فرادست و فرودست است. خردمندان از ابتدا تا حکومت ضحاک، جزء طبقات فرادست و حاکم می‌باشند اما پس از آن اصحاب خرد و بی‌خردی به‌طور متناوب به حکومت رسیده و به ترتیب دوره‌هایی از صلح و جنگ رقم می‌خورد (Ghavam & Fatemi, 2009, p.167). به نظر می‌رسد دوگانگی شکل گرفته درباره سرشت بشر در اندیشه فردوسی تا حد زیادی به آئین میترائیسم و دوگانه‌پنداری‌های آن در خصوص اهریمن و اهورا بازمی‌گردد. هرچند که برخی بر این

باورند که دیوها نماینده بومیان ایران قبل از مهاجرت آریایی‌ها هستند (Ghavam & Fatemi, 2009, p.173).

۴-۶- رابطه ساختار-کارگزار

اساساً سروده شدن شاهنامه توسط فردوسی بیانگر نگاه او به چگونگی شکل‌گیری ساختارهای جدید و تحمیل آن‌ها بر بازیگر ایرانی است. او نظاره‌گر فروپاشی ساختار قبلی و شکل‌گیری ساختار نوینی در جهان می‌باشد، ساختاری که در آن عوامل و اتفاقات به شکلی در حال رقم خوردن است که همه چیز به ضرر کشور ایران در حال وقوع است. به‌طور مسلم می‌توان ایستادگی فردوسی را نوعی رویارویی با ساختار دانست آنچنان که وی تمامی الگوهای پیشین کشور از دین گرفته تا آداب و رسوم را با توجه به پدیده‌های جدید ساختار بین‌الملل مورد تهدید می‌بیند و از برای همین، تصمیم به نوعی مبارزه در قالب بازسازی ساختارهای پیشین می‌گیرد. البته این به معنای تصور والتزی فردوسی از ساختار و آنارشیک بودن آن نیست. چراکه آنارشی در نزد او تا سطح یک «وضعیت» تقلیل پیدا می‌کند و «سرشت بازیگران» به جای «ساختار آنارشیک» می‌نشیند. به همین خاطر نیز هست که کارگزاران جنگ در نزد فردوسی انسان‌های لجام‌گسیخته نیستند بلکه افرادی خردمند هستند که می‌کوشند تا حد امکان از جنگ و کژی پرهیز کنند.

هر آنکس کو شاد شد از خرد جهان را به کردار بد نسپرد (Shahnameh, 2008, p.205)
 آنان نه آغاز کنندگان جنگ بلکه پرهیز کنندگان از جنگ هستند که می‌کوشند به میانه روی و اعتدال روی آورند.

خرد افسر شهریاران بود همان زیور نامداران بود (Shahnameh, 2015, p.419)
 هر آن نامور کو ندارد خرد ز تخت بزرگی کجا بر خورد (Shahnameh, 2015, p.427)
 کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش (Shahnameh, 2015, p.11)
 با این حال اراده این کارگزاران در وقوع جنگ‌ها غیرقابل کتمان است. این اراده گاه مبتنی بر خرد و اندیشه است که نشان عالی آن در شخصیت رستم به تصویر کشیده می‌شود و گاه مبتنی بر سبک سری و بی‌خردی همچون سرگذشت کاووس. تأکید بیش از حد فردوسی بر «خرد» در جای جای اثر خود و نقشی که برای «بازیگران خردمند» قائل می‌گردد موجب می‌گردد تا از این زاویه بتوان او را یک واقع‌گرای تمام‌عیار دانست.

نخستین نشان خرد آن بود که از بد همه ساله ترسان بود (Shahnameh, 2015, p.419)

۷- فردوسی و مبحث معرفت‌شناسی

بعد دیگر فرانظریه به مباحث معرفت‌شناختی معطوف می‌شود. معرفت‌شناسی از نگاه کلی شاخه‌ای از فلسفه است که به‌عنوان نظریه چستی معرفت و راه‌های حصول آن تعریف می‌شود (Dale, 2008, p.53). معرفت‌شناسی همچنین عبارت است از علم یا فلسفه شناخت. به گفته نورمن بلیکی، معرفت‌شناسی یعنی نظریه یا علم روش یا مبانی کسب معرفت. معرفت‌شناسی مرکب از اندیشه‌هایی درباره این مسائل است که چه چیزی را می‌توان شناخت و چنین معرفتی باید با چه معیارهایی تطبیق کند تا معرفت به حساب آید نه یک عقیده (Blicky, 2005, p.2-21). به‌طور کلی معرفت‌شناسی با این پرسش مواجه است که آیا پدیده‌های بیرونی امکان شناخت خود را به ما می‌دهند و آیا ما به‌عنوان فاعل قادر به انجام این کار هستیم؟ پاسخ فردوسی به هر دو سؤال فوق مثبت است. آنچنان که در جای جای شاهنامه، دانش را که مسبب شناخت است، همواره ستایش می‌کند و مخاطبانش را چنان سوق می‌دهد که در روند شناخت پدیده‌ها، از هر علم و دانشی که هست بهره گیرند.

ز هستی نشان است بر آب و خاک ز دانش منش را مکن در مگاک (Shahnameh, 2015, p.128)

شناخت مورد نظر فردوسی هم بعدی اثبات‌گرایانه دارد و هم گفتمانی؛ یعنی هم مبتنی بر خارجی بودن حقایق و داده‌ها و استقلال آن‌ها از روش مطالعه و ناظر بیرونی است (Bashirieh, 1999, p.1-2) و هم حاصل زبان، خود فهمی‌ها و گفتمان‌ها. از نظر فردوسی دانش هم می‌تواند بازتابی از طبیعت باشد و هم می‌تواند برساخته از گفتمان‌ها. برای مثال از دوره کیومرث تا جمشید، ملاک دانش بازتابی از عوامل طبیعی بود چنانکه در این مدت شاهد پیشرفت انسان از طریق ساخت ابزار و کند و کاو در طبیعت هستیم؛ اما بعد از آن و به‌ویژه در دوران ضحاک همه چیز تغییر می‌یابد، چرا که ضحاک برای ادامه حکومت خویش، بر اساس زمینه گفتمانی پیشین، اساس حکومت خود را مسلط کرد. فردوسی در این خصوص می‌گوید:

نهان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی سخن نرفتی جز به راز (Shahnameh, 2008, p.17)

فردوسی در این ابیات، به صورت واضح بیان می‌دارد که گفتمانی نوین (هرچند خشن)، بر گفتمان پیشین غالب می‌شود و از دل این گفتمان نوین، ارزش‌ها و دانش‌های مخصوص به آن، رشد و نمو پیدا می‌کنند. حتی در بحث رابطه سوژه و ابژه که یکی از پرسش‌های معرفت‌شناسی است فردوسی برخلاف اثبات

گراها که می‌گویند ابژه نسبت به سوژه ارجحیت دارد (Mohammadpour, 2013, p.45) او اصالت را به معنا می‌دهد. از نظر فردوسی، انسان به مثابه فرد ناظر و ایستاده در پشت آئینه یک طرفه نیست که پدیده‌ها را مشاهده و ثبت کند بلکه بر عکس، فردوسی انسان را فاعل شناسایی می‌داند که می‌تواند علاوه بر اینکه از ابژه پیش روی خویش، تأثیر بپذیرد، بر آن نیز تأثیر گذار باشد:

ز بیدادی شهریار جهان همه نیکویی باشد اندر نهان

نزاید به هنگام در دشت گور شود بچه باز را دیده کور

نبرد زبستان نخچیر شیر شود آب در چشمه خویش قیر (Shahnameh, 2008, p.223)

۸- نسبت اندیشه فردوسی با نظریه‌های روابط بین‌الملل

در جهان بیرون ما عموماً با مفاهیم نظری به سراغ واقعیت می‌رویم و این مفاهیم اند که تا حد زیادی تعیین می‌کنند که چه چیزی مهم است. چه چیزی را باید در جهان واقع دید و هر چیزی چه معنایی دارد؟ (Moshirzadeh, 2013, p.6) آن‌ها هستند که ارتباط میان پدیده‌هایی که ظاهراً نامرتبط و بی معنا هستند را برای ما معنا دار می‌کنند ما به نظریه‌ها از این جهت نیاز داریم که بتوانیم از اطلاعاتی که هر روزه ما را در آماج خود قرار می‌دهند، معنا استخراج کنیم؛ همچنین درک سرشت نظریات سیاسی با مطالعه هدف و نهایت آن‌ها و این که نظریه پردازان به دنبال چه هستند قابل فهم است (Spragnens, 2015, p.29). اگرچه عصری که فردوسی در آن می‌زیسته مقارن با طلوع و ظهور نظریه‌های روابط بین‌الملل نیست اما با مطالعه افکار و اندیشه‌های وی، اکنون می‌توان نسبت او را با نظریه‌های جدید مشخص ساخت. برای این کار طبق چارچوب نظری، مفاهیم کلیدی دو نظریه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی استخراج و دیدگاه‌های فردوسی درباره آن بیان می‌شود.

۸-۱- سرشت انسان

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره گردید فردوسی جوهر انسان را ذاتاً پاک می‌داند. بگونه‌ای که عاری از هرگونه خباثت و رذیلت است. نگاه او به ذات انسان نگاهی دینی و برخاسته از اعتقاد به دو جهان است تو را از دو گیتی برآورده‌اند به چندین میانجی پیورده‌اند (Shahnameh, 1999, p.3)

همین دوگانه‌انگاری است که این ذات و سرشت نیک را در برابر ذات و بد اهریمنان قرار می‌دهد. او هم قائل به جسم است و هم روح. برای او روح مجرد و عاری از هرگونه آلودگی و شاخه‌ای از آن درخت گرانبهای الوهیت می‌باشد. به همین منظور فردوسی برای حفظ این اعطای گرانبها چنین می‌گوید:

نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشان را بیازی مدار (Shahnameh, 1999, p.3)

فردوسی آدمی را پذیرنده هوش و خرد می‌داند، هوشمندی که در سراسر شاهنامه نمود آن پدیدار می‌شود، بگونه‌ای که گویا طریقی تکاملی را از زندگی نخستین و دست یابی به ابزار تا نوعی جامعه متعالی همراه با پیچیدگی‌های فزون‌تر انسانی، سپری می‌کند. برای نمونه هر قدر که از ابتدای شاهنامه به انتهای شاهنامه نزدیک‌تر می‌شویم، پندهای فردوسی که از زبان خود و شخصیت‌های داستانش بیان می‌شود پخته‌تر می‌گردد که این نشان از پیچیدگی‌های عمیق‌تر انسان نسبت به مسائل پیشینی دارد.

پذیرنده‌ی هوش و رأی و خرد مر او را دد و دام فرمان برد (Shahnameh, 1999, p.3)

خرد چشم جان است چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جان است و آن سه پاس

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه رسد نیک و بد بی گمان (Shahnameh, 1999, p.1)

فردوسی انسان را موجودی اجتماعی و خانواده طلب می‌داند. از این زاویه دیدگاه او به ارسطو و جان لاک بسیار شبیه است. ارسطو معتقد بود «همه انسان‌ها از یک گوهرند، همه به‌طور یکسان از موهبت‌های طبیعت زاده می‌شوند و همه از استعدادها و قوای یکسانی برخوردارند. انسان‌ها موجودات عاقلی هستند؛ زیرا طبیعت و سرشت آن‌ها حاکی از آن است که غایت آن‌ها در خودشان است» (Alem, 2013, p.275)

جان لاک نیز معتقد بود «انسان به طبع موجودی اجتماعی و جامعه طلب است» «خداوند انسان را به صورت چنان موجودی آفرید که به نظر او برای تنها زیستن مناسب نبود و مالا در او حس احتیاج و راحت طلبی و تمایل به هم نوع را به وجود آورد که به انگیزه آن‌ها به داخل اجتماع رانده شود و نیز نعمت فهم و سخنگویی را بر او ارزانی کرد تا به جامعه زیستی خود ادامه دهد و از آن بهره‌مند گردد» (Jones, 1979, p.219).

فردوسی به خوبی برای مخاطبانش بازگو می‌کند که ذات و سرشت انسان می‌تواند در برخورد با طبیعت و محیط تغییر کند و بخشی از این تغییرات جنبه ارثی دارد. برای نمونه هنگامی که سلم و تور به اعتراض علیه فریدون برمی‌خیزند که همانا سبب جنگ بزرگی در آینده می‌شود، فردوسی از زبان فریدون این عمل آن‌ها را برخاسته از گوهر و ژنی ناپاک قلمداد می‌کند:

که از گوهر بد نیاید مهی مرا دل همی داد این آگهی (Shahnameh, 1395, p.26)

همچنین زمانی که ضحاک برای نشستن بر تخت مهی دست به حيله و مکر می‌زند چنانکه پدر خویش را به کام مرگ می‌فرستد، فردوسی اینچنین می‌سراید:

که فرزند بد گر شود نر شیر بخون پدر هم نباشد دلیر

مگر در نهانش سخن دیگر است پژوهنده را راز با مادر است (Shahnameh, 1395, p.17)

با این حال او قابلیت تغییر و اصلاح را نادیده نمی‌گیرد و معتقد است انسان این فرصت را دارد تا دوباره به خویشتن خویش بازگردد.

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی (Shahnameh, 2015, p.23)

۲-۸- جنگ

فردوسی جهان هستی را میدان جنگ می‌انگارد، نبردی میان دو گانه خیر و شر. نبردی که از حالتی نامعین آغاز شده و چون دو خط موازی تا بی‌نهایت سیر می‌کنند و در آن اندک زمان یکی بر دیگری غلبه می‌کند و چون کمیت‌هایی که به زبان ریاضی نهایتاً زمانی به سمت صفر میل می‌کنند، نابود می‌شوند، واژگون می‌گردند اما هیچگاه از بین نخواهند رفت چرا که در خود نیرو و انرژی جاودانی دارند و تنها از شکلی به شکل دیگر منتهی می‌گردند. حقیقتی که از نزاع میان انسان و دیو آغاز می‌گردد و از آنجا به جامعه انسانی کشانده می‌شود.

بگیتی نبودش کسی دشمن مگر بدکنش ریمن آهرِنا (Shahnameh, 2008, p.8)

فردوسی همچون واقع‌گرایان جنگ را پدیده معمول و مرسوم تاریخ بشر و زندگی مردم از قدیم الایام می‌داند. چنانکه در این باره می‌سراید:

پر آشوب جنگ است زو روزگار همی یاد دارم ز آموزگار (Shahnameh, 2008, p.268)

شاید به همین خاطر است که در شاهنامه از ۲۰۱ جنگ نامبرده شده که ۸۴ مورد آن فقط به جنگ‌های ایرانیان و تورانیان بازمی‌گردد (Molla Ahmad, 2003, p.42). حتی دلایل او برای علل جنگ نیز بسیار

به دیدگاه‌های واقع‌گرایان شبیه است. به عقیده او علل جنگ‌ها به تصاحب زمین، آز، کینه و دشمنی، انتقام و دفع ظلم، شکستن عهد و پیمان بازمی‌گردد. نبرد فریدون با ضحاک، نبرد بین ایرانیان و تازیان همه از این جمله‌اند. او در داستان انتقام کشی فریدون آن هنگام که فرانک (مادر فریدون) جریان کشته شدن آبتین (پدر فریدون) را به دست ضحاک برای فرزندش تعریف می‌کند، چنین می‌سراید:

چنین داد پاسخ به مادر که شیر

نگردد مگر ز آزمایش دلیر

کنون کردنی کرد جادو پرست

مرا برد باید به شمشیر دست

پیویم بفرمان یزدان پاک

برارم ز ایوان ضحاک خاک (Shahnameh, 2008, p.22)

جنگ منوچهر با سلم و تور و نبرد بین ایران و توران و چین، نمونه دیگری از این جنگ‌هاست. جنگی که برای گرفتن انتقام از مرگ ایرج که ظالمانه توسط آنان کشته شد بوقوع پیوست:

من اینک میان را برو می زره

بیندم که نگشایم از تن گره

به کین جستن از دشت آوردگاه

بر آرم به خورشید گرد سپاه (Shahnameh, 2008, p.49)

با این حال اکثر این جنگ‌ها انگیزه کشورگشایی و تصاحب تاج و تخت یعنی آنچه واقع‌گراها آن را قدرت طلبی می‌خوانند پیدا می‌کند.

به جنگ اندرون بود لشکر سه ماه

بدادند سرها زبهر کلاه (Shahnameh, 2015, p.77)

چنین است انجام و فرجام جنگ

یکی تاج یابد یکی گور تنگ (Shahnameh, 2015, p.168)

واقع‌گرایان انتظار تکرار درگیری میان قدرت‌های رقیب را دارند و برای مشکل جنگ هیچ راه حلی نمی‌شناسند زیرا علت اصلی جنگ، اقتدارگرایی است و نمی‌توان تأثیرات اقتدارگرایی را محدود ساخت. نظریه‌های واقع‌گرا به روشنی تمام، تاریخ را جز یک رشته چرخه مکرر جنگ و صلح نمی‌دانند. از دید این نظریه‌ها، دولت‌ها انتظار درگیری را دارند، برای کسب درگیری مسلح می‌شوند و هر زمان به چالش خوانده شوند یا فرصت کسب دستاورد دست دهد وارد برخورد مسلحانه می‌شوند. وقتی یک طرف دریابد که ادامه دادن به جنگ، دیگر به نفعش نیست دست از مقاومت می‌کشد و برای به دست آوردن دوباره آنچه از دست داده است شروع به فعالیت در چارچوب محدودیت‌هایی می‌کند که شکست برایش به وجود آورده است (Chernov, 2011, p.105) جنگ‌های (افراسیاب) توران با ایران، از این نوع است:

چو بر تخت زرین ندیدند شاه

بجستن گرفتند هر کس کلاه

ز ترکان و از دشت نیزه وران

ز هر سو بیامد سپاهی گران

گران لشگری ساخت افراسیاب
 از ایران برآمد ز هرسو خروش
 برآشفت افراسیاب آن زمان
 بجنگ اندرون بود لشگر سه ماه
 برآمد سر از خورد و آرام و خواب
 شد آرام گیتی پر از جنگ و جوش
 برآویخت بال لشگر تازیان
 بدادند سرها ز بهر کلاه (Shahnameh, 2008, p.160)

با این حال نبرد رستم و اسفندیار نبردی از جنس متفاوت و با انگیزه آز و طمع اسفندیار برای تصاحب تخت شاهی پدرش بود:

اگر تخت خواهی زمن با کلاه
 ره سیستان گیر و برکش سپاه
 چو آنجا رسی دست رستم ببند
 بیارش بیازو فگنده کمند (Shahnameh, 2008, p.716)

در همین جاست که وجه دیگر اندیشه واقع‌گرایانه فردوسی خود را بازنمایی می‌کند و آن تکیه بر «درس‌های تاریخ» است. چیزی که واقع‌گرایان از صدر تا ذیل بر آن پای می‌فشرند و تاریخ را معلم انسان‌ها می‌خوانند. او در این مقام شاهنامه خود را «پندنامه» می‌خواند. پندنامه‌ای که تمام هدفش این است که به مخاطب نشان دهد نه از پیروزی باید غرّه شود و نه از شکست ناامید. بلکه سرنوشت تاریخ به دست اوست و حتی با وجود شکست از اعراب دنیا به آخر نخواهد رسید و شاهنامه پایان نمی‌پذیرد. تاریخ از نو نوشته می‌شود اما این بار به دست فرزندان که کاوه خود را بازیافته و عزت و اقتدار گذشته خود را بازسازی خواهند کرد.

نگه کن به این نامه پند مند
 دل اندر سرای سپنجی مبند (Shahnameh, 2015, p.478)

۳-۸- صلح

با اینکه فردوسی به خوبی می‌داند که در این عالم گریزی از جنگ بین دو نیروی خیر و شر وجود ندارد، اما ستایش کننده جنگ نیست، او به مانند راوی داستانی است که به ابتدا و انتهای آن آگاه است، اما خود سازنده داستان نیست. به سخن دیگر شاهنامه، جنگ‌نامه نیست و فردوسی که بر صلح و آشتی تأکید دارد بارها تکرار می‌کند که «ز جنگ، آشتی بی گمان بهتر است» و بر صلح بین ملت‌ها تأکید نظر دارد و آن را باعث شادی مردم می‌داند و هنرمندانه ترسیم می‌کند که «دو کشور بدین آشتی شاد گشت» (Afrasiyabpoor, 2011, p.4). گو اینکه شاهنامه یک نوع پیام فلسفی هم دارد و آن عبارت است از نشر داد و صلح بعنوان غایت واقعی مفهوم حکومت. حتی اولین حکومت در دنیای شاهنامه نوعی داور و میانجی است برای تأمین داد و صلح (Zarinkoob, 2002, p.118). به همین خاطر در شاهنامه می‌خوانیم که در بحبوحه نبرد بین توران و ایرانیان، افراسیاب پس از دیدن خوابی شوم مبنی بر ادامه جنگ با ایرانیان،

با همفکری مشاوران و ستاره شناسان در صلح با سیاوش (فرمانده سپاه) را می‌گشاید و در مجلسی در باب معایب جنگ و مزیت صلح اینچنین به سران کشوری می‌گوید:

بدیشان چنین گفت کز روزگار	نبینم همی بهره جز کارزار
بسا نامداران که بر دست من	تبه شد به جنگ اندرین انجمن
بسی شارستان گشت بیمارستان	بسی بوستان نیز شد خارستان
بسا باغ کان رزمگاه من منست	بهر سو نشان سپاه منست
ز بیدادی شهریار جهان	همه نیکویی باشد اندر نهران...
ز کژی گریزان شود راستی	پدید آید از هر سوی کاستی
کنون دانش و داد رأی آوریم	بجای غم و درد، داد آوریم (Shahnameh, 2008, p.223)

باید بدین نکته توجه داشت که فردوسی اگرچه طالب صلح، آرامش و دوستی در میان انسان‌ها و ملت‌های مختلف می‌باشد، اما به مانند واقع‌گرایان آن را پدیده‌ای گذرا و نسبی می‌داند که در صورت عدم توازن بین طرفین، یکی از آن‌ها برای کسب امتیازی بیشتر ممکن است به جنگ روی آورد. برای مثال می‌توان سلسله جنگ‌های مکرر و پی در پی میان ایرانیان و تورانیان را یاد کرد چنانکه اگر مسیر جنگ به سمت پیروزی ایرانیان می‌رفت، شاه توران زمین از طریق نوعی دیپلماسی درخواست صلح از شاه ایران زمین را داشت و شاه ایران نیز در مواردی پذیرای صلح از طرف مقابل می‌شد. به‌عنوان مثال در هنگام پادشاهی کیقباد بر تخت ایران زمین، وقتی رستم وارد نبرد می‌شود و به سراغ افراسیاب می‌رود و آن را شکست می‌دهد به شکلی غریب افراسیاب جان سالم بدر می‌برد و پشنگ، شاه توران زمین تقاضای صلح از کیقباد می‌کند. کیقباد نیز بر خلاف مخالفت‌های رستم پذیرای صلح می‌شود.

سپهدار ترکان دو دیده پر آب	شگفتی فرو ماند ز افراسیاب
یکی مرد با هوش را برگزید	فرسته به ایران چنان چون سزید
یکی نامه بنوشت ارتنگ وار	برو کرده صد گونه رنگ و نگار...
ببخشیم و زان پس نجویم کین	که چندین بلا خود نیرزد زمین (Shahnameh, 2008, p.230)
بردند نامه بر کیقباد	سخن نیز از این گونه کردند یاد
چنین داد پاسخ که دانی درست	که از ما نبند پیشدستی نخست...
مرا نیست از کینه و آز و رنج	بسپچیده ام در سرای سپنج...

به نوبت یکی باز پیمان نوشت به باغ بزرگی درختی بکشت (Shahnameh, 2008, p.231) باوجود اعتقاد به گذرا بودن دوره صلح و آرامش بسیاری از پژوهشگران همچون استاد محمد امین ریاحی ترجیح می‌دهند فردوسی را شخصیتی توصیف کنند که حتی در دل روایت جنگ‌ها نیز به دنبال صلح است. چراکه داستان‌هایش «داستان پیکار پایای نیکی و بدی، روشنایی و تاریکی، داد و ستم، آزادی و بندگی، و نبرد ایران و ایران است. سراسر شاهنامه ستایش فضیلت و خرد و دانش و راستی و نیکی و آزادی و جوانمردی و دلیری و داد و دهش، و عشق به ایران و عشق به انسان است و بیزاری از بداندیشی و بدکاری و خشم و آز و غرور و ستم و دروغ و زبونی و تسلیم و نابخردی و سنگدلی و خونریزی» (Riyahie, 2016).

جهان سر به سر عبرت و حکمت است چرا زو همه بهر ما غفلت است؟ (Shahnameh, 2015, p.112)

۴-۸- اخلاق

یکی از نکات بارز شاهنامه، پندها و مطالب عبرت آموز و دستورات اخلاقی آن است. برای دست یابی به این منظور، فردوسی از هر فرصتی سود جسته و هر رویداد را بهانه قرار داده است. حتی شاهان و پهلوانان نیز برای نیل به این هدف به کار گرفته شده‌اند. آنطور که گویی فردوسی همه را برگمارده تا در ضمن شرح زندگی‌نامه آن‌ها مطالب حکمت آموز خود را از زبان آنان بیان دارد (Montasef, 2004, p.37). برخی از محققان شاهنامه را نماینده انسانی‌ترین و جهانی‌ترین اخلاق خوانده‌اند و گفته‌اند می‌توان آن را پاسخگوی نیازهای اخلاقی و معنوی که امروزه برای بشریت مطرح‌اند دانست (Meskoob, 2002, p.103). حتی برخی از انتساب صرف آن به ایران و ایرانی احتراز کرده، معتقدند شاهنامه بیشتر از اینکه «ایرانی» باشد، «انسانی» است (Khaleghi, 2009, p.112). از جمله مسائل اخلاقی که مورد توجه فردوسی بوده، پاکدامنی و تهذیب نفس و رسیدن به آخرین مرحله انسانیت است. فردوسی در لابلای اشعار حماسی خود، بیش از ۷۰۰ بیت در این باره دارد (Ranjbar, 2000, p.116) و چنین می‌سراید:

ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن
به نیکی گرای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس (Shahnameh, 2008, p.285)

او در این آموزش اخلاق و تهذیب، دست به معرفی نمونه‌ها و شخصیت‌پردازی زده و شخصیت ایرج نماد بارز این مسئله است. شخصیت ایرج در شاهنامه، جایگاه ارزشمندی برای تعلیم اخلاق و دوستی

بجای دشمنی دارد. فردوسی آموزه‌های خود را از زبان این قهرمان بیان داشته و در جای جای اثر سترگ خود تأکید می‌ورزد که قدرت و ثروت نباید انسان را بفریبد و جای آن را «دوستی» باید بگیرد. در ماجرای کشته شدن ایرج به دست برادران، که به انگیزه کسب قدرت و ثروت، برادری را فراموش کردند، ایرج در پاسخ به تور می‌گوید:

بدو گفت کای مهتر نامجوی	اگر کام دل خواهی آرام جوی
من ایران نخواهم نه خاور نه چین	نه شاهی نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام او تیرگی است	بر آن مهتری بر بیاید گریست...
مرا با شما نیست ننگ و نبرد	روان را نباید بر این رنجه کرد
زمانه نخواهم به آزارتان	اگر دور مانم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آیین من	مباد از و گردنکشی دین من (Shahnameh, 2008, p.81)

نگاه به شاهنامه از این زاویه بیش از هر چیز یادآور اندیشه‌های آرمان‌گرایانه است. آرمان‌گرایان به‌طور کلی انسان‌ها را دارای تکالیفی اخلاقی می‌دانند که تحت هیچ شرایطی گریزی از آن‌ها نیست. به اعتقاد آنان ممکن است مسئولیت‌های رهبر یک دولت به دلیل قرار گرفتن در جایگاه رهبری بیشتر باشد ولی این جایگاه هرگز او را از تکلیفی که برای رفتار اخلاقی دارد معاف نمی‌سازد (Chernov, 2011, p.136). حتی رهبران و فرماندهانی که فردوسی در شاهنامه ترسیم می‌کند به شخصیت‌های هابزی شباهتی ندارند که صرفاً به دنبال لذات جسمانی و حیوانی و انگیزه‌های خودخواهی باشند. در واقع او همچون جان لاک انسان را عضو یک نظام اخلاقی و تابع قانون اخلاقی می‌داند که موجودی نوع دوست است (Alem, 2013, p.275).

اگرچه که فردوسی پرستشگر انسان اخلاقی است چنانکه قهرمان خود، رستم را در سراسر موجودیت خود در داستان‌ها، انسانی با فریضه‌های انسانی و اخلاقی قلمداد می‌کند، اما همواره به مخاطبانش گوشزد می‌کند که انسان‌های فارغ از اخلاق انسانی هم وجود دارند که اگر هشیار نباشید به دام بلا گرفتار می‌آیید. برای نمونه می‌توان گرسیوز را، که از مشاوران بلند پایه افراسیاب، شاه توران بود، نام برد که با نیرنگ و حیل‌های غیراخلاقی، سیاوش، شاهزاده ایرانیان را ناجوانمردانه به قتل می‌رساند. درحقیقت می‌توان گفت فردوسی اگرچه همچون آرمان‌گرایان از وجود بی‌اخلاقی‌ها در جامعه بی‌اطلاع نیست اما نمی‌خواهد همچون واقع‌گرایان مروج آن برای کسب قدرت باشد و این‌گونه توصیه کند که «هدف وسیله را توجیه می‌کند». او دوست دارد چهره جامعه را از زشتی‌ها پاک کند.

بیا تا جهان را به بد نسپریم
 به کوشش همه دست نیکی بریم (Shahnameh, 2015, p.377)
 بکشیم بر نیک نامی به تن
 کزین نام یابیم بر انجمن (Shahnameh, 2015, p.377)
 نباشد همی نیک و بد پایدار
 همان به که نیکی بود یادگار (Shahnameh, 2015, p.23)

پس حتی در جایی که سخن از جنگ و یا ناجوانمردی‌ها و فریب کاری‌ها می‌راند هدفش اصلاح جامعه است و نه نشر این اندیشه‌ها. برای نمونه هنگامی که افراسیاب اغفال و فریفته خبرهای دروغین گرسیوز شد و دستور قتل سیاوش را صادر کرد فردوسی، از زبان فرنگیس، دخت افراسیاب و همسر سیاوش، اینچنین شروع به ملامت گویی‌ها و پندهای اخلاقی نسبت به افراسیاب کرد:

بدو گفت کای پره‌نر شهریار
 چرا کرد خواهی مرا خاکسار
 دلت را چه بستی اندر فریب
 همی از بلندی نینی نشیب
 سر تاجداران مبر بی گناه
 که نپسندد این داور هور و ماه
 سیاوش که بگذاشت ایران زمین
 همی از جهان بر تو کرد آفرین...
 مکن بی گنه بر تن من ستم
 که گیتی سپنج است و با باد و دم
 یکی را به چاه افگند بی گناه
 یکی با کله برنشانند به گاه
 سرانجام هر دو به خاک اندرند
 ز اختر به چنگ مغاک اندرند...
 درختی نشانی همی بر زمین
 کجا برگ خون آورد بار کین
 به کین سیاوش سیه پوشد آب
 کند زار نفرین به افراسیاب (Shahnameh, 2008, p.449)

۵-۸- آنارشی

با توجه به آنچه گفته شد مقطع زمانی که فردوسی در آن زیست می‌کرده و شرایط آن روزگار را که شاهد دست یازی‌های ترکان از یک سو و تاخت‌وتازهای اعراب از سوی دیگر بوده است می‌توان مصداق بارز محیط آنارشیک دانست. به گونه‌ای که حتی فردوسی چنین تصویری از محیط بین‌الملل را در جای جای اثر خویش انعکاس و سخن از اقتدارگریزی و بی‌نظمی نیروها می‌راند. افراد و کشورهای وجود دارند که گویا فردوسی از طریق دست پنهانی «نیروهای خیر» چون رستم سعی دارد که آن‌ها را رام کند و ذیل نیرویی تواناتر و دارای مشروعیت، درآورد.

سراسر زمانه پر از جنگ بود
 به جویندگان بر جهان تنگ بود (Shahnameh, 2008, p.5)
 پر آشوب جنگ است زو روزگار
 همه یاد دارم ز آموزگار (Shahnameh, 2008, p.268)

فردوسی یکی از دلایل اساسی بوجود آمدن آنارشی در جهان را بی عدالتی در جامعه و جهان می‌داند. لذا هنگامی که کاوه، به دادخواهی نزد ضحاک می‌رود، اینچنین از بی عدالتی وی معترض می‌شود:

که گر هفت کشور به شاهی تراست	چرا رنج و سختی همه بهر ماست
شماریت با من ببايد گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
مگر کز شمار تو آید پدید	که نوبت ز گیتی بمن چون رسید
که مارانت را مغز فرزند من	همی داد باید زهر انجمن (Shahnameh, 2008, p.23)
چپ و راست هر سو بتابم همی	سر و پای گیتی نیابم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش	جهان بنده و بخت خویش آیدش
یکی جز به نیکی جهان نسپرد	همی از نژندی فرو پژمرد
مدار هیچ تیمار با او بهم	به گیتی مکن جان و دل را دژم (Shahnameh, 2008,)

(p.451)

با این حال فردوسی را نمی‌توان یک ساختارگرا یا یک واقع‌گرای والتزی صرف تصور کرد. او با وجود معترض بودن به فضای شکل گرفته در محیط پیرامون خود بر «خرد» و نقش آن در مهار این وضعیت تأکید دارد. او انسان‌ها و در رأس آن پادشاه را دارای این قدرت و «اختیار» می‌بیند تا بر این «وضعیت» فائق آید. در حقیقت هرچند که فردوسی ساختار را امری اجتناب‌ناپذیر در نوع کنش انسان‌ها می‌داند، لیکن تلاش دارد تا به وسیله کنش بازیگران، بر جبر آن فائق آمده و میان ساختار و کارگزار پیوند ایجاد کند. لذا برای او آنارشی یک مفهوم «پایدار و همیشگی» و «گریزناپذیر» نیست.

۸-۶ - قدرت

از کلیدی‌ترین و ریشه دارترین مفاهیم در شاهنامه، مفهوم قدرت است که سراسر آن را به اشکال متفاوتی در نوردیده و بازگو کننده این حقیقت ژرف برای مخاطبان است که زندگانی همان‌گونه که واقع‌گرایان می‌گویند جز جدال میان قدرت‌ها نیست؛ بنابراین فردوسی نه در قامت اندیشمندی است که قدرت و قدرت طلبی را در ذات خویش نفی کرده باشد، بلکه همواره در داستان‌هایش به آن نمودهای تازه‌تری می‌بخشد و آن را چون محرکی نه تنها برای ادامه حیات نوشته‌هایش، که برای ادامه حیات انسان‌ها هم ضروری می‌پندارد.

وی قدرت را از آن جهت امری ضروری می‌داند که ابزاری برای بروز خیر و شر است. به بیان دیگر در شاهنامه نزاع و درگیری بر سر قدرت، همواره برای تملک و کسب ثروت و دارایی و نیز آلتی برای

آزادی و رهایی است. در نتیجه قدرت همواره چهره‌ای خشن و نظامی به خود می‌گیرد اگرچه برای رهایی و آزادی باشد. اولین نبردی که در شاهنامه میان انسان‌ها و دیوها سر می‌گیرد، نبردی است جهت بازپس‌گیری فرمانروایی دوباره دیوها بر روی کره‌خاکی که انسان‌ها به واسطه پادشاهی کیومرث آن را غصب کرده بودند؛ بنابراین نبردی بود برای تملک قدرت. همچنین نبرد میان فریدون و ضحاک، نبردی برای رهایی و آزادی کشوری بود که به دست ضحاک به بند و اسارت کشیده شده بود.

در شاهنامه مردان بزرگ، پهلوانان یا به تعبیر امروزی نظامیانی برجسته و سترگ هستند. این خود نمونه بارزی دیگری است که نشان می‌دهد معمولاً در شاهنامه انتقال قدرت به مانند رویکرد واقع‌گرایی از راه خشن شکل می‌گیرد هرچند که مقتضیات زمانه را در این باره نباید فراموش کرد. آن‌ها همچون اسفندیار مجبورند برای نشستن بر سریر قدرت مراحل سخت -هفت خان- را طی کنند و آنگاه به نبرد با رستم روند. نمونه دیگر آن به خوبی در نامه منوچهر پادشاه به سام که حافظ قدرت شاه است، دیده می‌شود:

یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام
ز خط نخست آفرین گسترید	بدان دادگر کو جهان آفرید...
ازو باد بر سام نیم درود	خداوند شمشیر و کوبال و خود
چمانده دیزه هنگام گرد	چراننده ی کرگس اندر نبرد
فزاینده‌ی باد آوردگاه	فشاننده ی خون ز ابر سیاه
گراینده ی تاج و زرین کمر	نشاننده ی زال بر تخت زر
به مردی هنر در هنر ساخته	خرد از هنرها برافراخته (Shahnameh, 2008, p.73)

۷-۸- امنیت

زمانه فردوسی زمانه جنگ و ناآرامی است. لذا مفهوم امنیت در نزد او به‌عنوان یک «امر مطلوب» جایگاهی رفیع دارد. او جنگ را در معنایی موسع‌تر از آنچه امروزه در روابط بین‌الملل از آن مراد می‌شود به کار برده است. لذا جنگ‌های ذکر شده در شاهنامه صرفاً بین دو کشور نیست بلکه جنبه درون کشوری نیز دارد. بدین ترتیب طرفین جنگ را در نگاه فردوسی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) درون کشوری که در آن یک فرد، گروه یا حکومت خراج گزار با طرف دیگر وارد جنگ شده یا سر به شورش برمی‌دارد؛ و ب) کشوری که در آن فرد، گروه، یا سپاهیان یک کشور به فرمان شاه و به نمایندگی از کشور می‌جنگند یا شورشیان را سرکوب می‌کنند (Ghavam & Fatemi, 2009, p.170).

فردوسی دو نوع نگرش به امنیت دارد. نخست امنیت از نوع سخت‌افزاری که خود را در قالب جنگ‌ها نشان می‌دهد. به همین خاطر زمانی که فردوسی می‌خواهد قهرمان افسانه‌ای خود را به روند داستان‌هایش ورود دهد، او را در قامت قهرمانی به تصویر می‌کشد که برای حفظ امنیت مرزهای کشوری، به میدان مبارزه می‌رود.

برستم چنین گفت کای پیلتن	بی‌الا سرت برتر از انجمن
یکی کار پیشست و رنجی دراز	گزو بگسلد خواب و آرام و ناز ...
تورا نوز پوراگه رزم نیست	چه سازم که هنگامه بزم نیست ...
چگونه فرستم بدشت نبرد	ترا پیش ترکان پر کین و درد
چه گویی چه سازی چه پاسخ دهی	که جفت تو بادا مهی و بهی
چنین گفت رستم بدستان سام	که من نیستم مرد آرام و جام
چنین یال و این جنگ‌های دراز	نه والا بود پروریدن بناز (Shahnameh, 2008, p.119)

دوم؛ امنیت از نوع نرم‌افزاری که امروزه بیشتر مورد توجه واقع شده است. این نوع امنیت که بیشتر از جنس فرهنگی است عموماً در شاهنامه پس از شکست از اهریمنان در جنگ و گسترش خوی و خصلت آن‌ها در جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد.

نهمان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد کام دیوانگان (Shahnameh, 2015, p.18)

اما به لحاظ دسته‌بندی دیگر امنیت یعنی مثبت و منفی بودن آن باید گفت فردوسی همچون واقع‌گرایان بر این نظر است که امنیت «به معنای جهان نسبتاً کمتر خطرناک و خشن است تا جهانی امن، عادلانه و صلح‌آمیز». امنیت مطلق غیر قابل دسترس است، چون کارکرد آنارشی بین‌المللی اجازه و امکان آن را نمی‌دهد (Sheyhan, 2009, p.28). در این نگرش واقع‌گرایانه از امنیت مسلماً دولت‌ها به‌عنوان بازیگرانی عقلانی تلقی شده که در محاسبه هزینه و فایده‌های سیاست‌های مختلفی که به منظور کسب قدرت در این محیط بین‌الملل خطرناک اتخاذ می‌شوند، واجد مهارت هستند. این بازیگران هدف اصلی خود در این سیستم را محافظت از شهروندان در حوزه خارجی و داخلی می‌دانند (Asgarkhani, 2010, p.3).

از جمله راهکارهایی که فردوسی به واسطه آن می‌کوشد امنیت را در سطح ملی ارتقا بخشد بیدار کردن حس وطن‌دوستی از زبان شخصیت‌های داستانی است. برای نمونه هنگامی که تورانیان به ایران حمله و بسیاری از شهرهای ایران را ویران کردند، فردوسی از زبان یکی از شخصیت‌ها چنین می‌گوید:

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

همه جای جنگی سواران بدی
نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و رنج و بلاست
نشستنگه تیز چنگک ازدهاست (Shahnameh, 2008, p.160)

نتیجه‌گیری

حکیم ابوالقاسم فردوسی از بزرگ‌ترین حکما و ادیبان جهان، از جمله کسانی است که نظاره‌گر دگرگونگی‌های محیط خویش بوده است و آن را بصورت کلیتی جامع گاه به زبان افسانه و گاه نیز به زبان تاریخ و حقیقت، در شاهنامه به نظم آورده است، چنانکه در آن گشایشی نوین از ماهیت جهان و زندگی بر انسان عرضه می‌دارد. ماهیتی از سرشت انسان و مناسبات میان آن‌ها از جمله: خیر و شر، دوستی و دشمنی، جنگ و صلح، عدالت و بی‌عدالتی، پیمان و سوگند، آداب و سنن و... چه در سطح خرد در میان افراد و چه در سطح کلان کشوری و بین‌المللی. یافته‌های پژوهش همچنانکه در جدول ذیل نمایش داده شده گویای این نکته است که در مباحث هستی‌شناسی فردوسی را باید در زمره گروسیوسی‌ها قرار داد تا پیروان هابز یا کانت. او نه واقع‌گرایی راستین است و نه آرمان‌گرایی سفت و سخت. افکار و اندیشه‌های وی از جنس سازه‌انگارانه و ونتی است.

جدول (۲): نگاه فردوسی به مباحث هستی‌شناسانه

هستی‌شناسی	مادی‌گرایانه	معناگرایانه	رویکرد تلفیقی
نگاه به جهان			X
بازیگران	X		
ذات و سرشت			X
هویت			X
ساختار و کارگزار			X

در باب مباحث معرفت‌شناسی نیز علاوه بر این که وی همچون واقع‌گرایان به امکان شناخت و فاعل‌شناسا اعتقاد دارد اما معرفت‌اندوزی را صرفاً در روش‌های اثبات‌گرایانه نمی‌جوید و بر مباحث گفتمانی تأکید دارد. به همین خاطر از این زاویه نیز او را باید پیرو نگاه گروسیوسی و سازه‌انگارانه خواند. یکی از مزیت‌های نگاه سازه‌انگارانه به پدیده‌های بیرونی این است که پژوهشگر را از قفس تنگ و تاریک مادی‌گرایی صرف یا معناگرایی صرف بیرون می‌آورد و امکان جمع شدن این دو در کنار هم را فراهم می‌سازد. اگرچه این اتفاق در دهه ۹۰ میلادی در عرصه نظریه پردازی روابط بین‌الملل رخ داد اما بررسی

اخیر نشان می‌دهد که فردوسی در این خصوص پیشتاز اونف، ونت، کراتوچویل، کاتزنشتاین و دیگران بوده است. او ترسیم انسان کاملی است که هم می‌تواند مادی گرا باشد و هم معناگرا. اتفاقی که تا پیش از ظهور نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در نگاه فلسفی به موضوع؛ دور از ذهن می‌نمود و حتی موجب تناقض می‌گشت. چراکه در نگاه فلسفی اصل بر تناسب بین ساحت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است یعنی اگر در ساحت هستی‌شناختی فردی آرمان‌گرا باشد در واقع در معرفت‌شناختی هم نباید اثبات گرا باشد و قاعدتاً معناگرا می‌گردد و اگر در هستی‌شناسی، واقع‌گرا بود، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی او هم تابعی از آن و لذا اثبات‌گرا می‌شد.

جدول (۳): نگاه فردوسی به مباحث نظری

مفهوم	واقع‌گرایی	آرمان‌گرایی	رویکرد تلفیقی (سازه‌انگاری / مکتب انگلیسی)
سرشت انسان	-	-	دو گانه انگاری
جنگ	جنگ‌های درون کشوری و برون کشوری و برخاسته از قدرت طلبی / بازیگر خردمند	-	-
صلح	ستایش صلح و اعتقاد به موقتی و گذرا بودن آن	-	-
اخلاق	-	توصیه به اخلاق	-
آناارشی	پذیرش آناارشی اما تقلیل آن به سطح یک وضعیت	-	-
قدرت	ابزار تأمین امنیت و تملک	-	-
امنیت	امنیت منفی و از نوع نسبی	-	-

اما در مباحث نظری باید گفت فردوسی بیش از هر چیز به واقع‌گرایان نزدیک می‌شود تا آرمان‌گرایان. اگرچه او صلح را می‌ستاید اما همچون واقع‌گرایان بر وجود بازیگر خردمند تأکید دارد. فردوسی هرگز در پی ساختن یک آرمان‌شهر نیست که هدف آن چنانکه روزگاری افلاطون نوشت ریختن بصیرت و بینایی به درون چشمانی نابینا باشد، بلکه با نقطه نظری انتقادی به وصف و تحلیل مسائل پیرامون خود می‌پردازد؛ آن چنان که قادر است حتی فراسوی مرزهای جنگ و صلح را برای مخاطب خویش به تصویر

بکشد. در حالی که حق انتخاب را به خود مخاطب وامی‌گذارد. فردوسی جهان بیرون را عرصه نزاع و کشمکش می‌پندارد، جهانی که برای تأمین امنیت باید به قدرت‌طلبی روی آورد. چرا که در بیرون اهریمنانی وجود دارند که دارای سرشت بد و ناپاک هستند. آنان با خود جنگ و خونریزی و پس از پیروزی خوی حیوانی را نشر می‌دهند؛ اما همان‌گونه که گفته شد واقع‌گرایی او از جنس هابز و والتز نیست و وجهی از آرمان و صلح‌خواهی در آن وجود دارد به همین خاطر شاید بتوان او را از این زاویه با قدری تسامح «واقع‌گرایی آرمان‌خواه» نامید. اصطلاحی که هنوز نتوانسته جای خود را در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل و پیروان آن‌ها پیدا کند و تا حدی سازه‌انگاری به آن نزدیک شده است.

تأکید ما در اینجا بر برجسته بودن وجه واقع‌گرایی در اندیشه فردوسی، به لحاظ ادبی نیز تا حد زیادی درست است. چرا که به لحاظ ادبی نیز گفته می‌شود آنچه که شعر سبک خراسانی از نوع فردوسی را از سایر سبک‌های ادبی همچون عراقی متمایز می‌سازد همین تکیه آن بر واقعیت‌هاست. در این سبک، شاعر کمتر به امور ذهنی و صور خیال می‌پردازد و بیشتر می‌کوشد تا راوی جنگ، اندیشه‌ها، تحولات و رویدادهای اجتماعی به صورت دقیق باشد. در این سبک جنبه عقلانیت بر احساسات غالب است و شاعر با شخصیتی برونگرا سعی می‌کند پند و اندرز را با لحنی حماسی و در قالبی تعلیمی، به شعر درآورد. حال آنکه در سبک عراقی ما با شاعرانی آرمان‌گرا مواجه هستیم که به جای اراده و اختیار همه چیز را به قضا و قدر الهی منتسب کرده و به جای خرد، به ستایش عشق و عرفان پرداخته و روح خواننده را با اشعاری احساسی و عاطفی جلا می‌بخشند.

References

- Abbasi, M., & Fouladi, Y. (2017). Serenading prologues in Shahnameh. *Quarterly of Literary Techniques*, 9(1), pp. 186-173. (in Persian)
- Abdollah Khani, A. (2010). *Security Theories*. Tehran: Abrar Mo'aser. (in Persian)
- Abolhasan Shirzai, H. (2017). Cultural Diplomacy and the Role of Friendship Communities in International Relations. *Journal of International Relations*, 10(38), pp. 9-25. (in Persian)
- Afrasyabpoor, A. A. (2011). Teaching Friendship in Shahnameh. *Educational Literature Research*, 3(12), pp. 204-181. (in Persian)
- Alem, A. (2013). *The history of Western political philosophy, the New Era and the Nineteenth Century*. Tehran: Department of Political Studies and International Affairs of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)

- Arab Nejad, Z., & Toughyani, I. (2016). The Morphology of Love Stories of Shahnameh. *Quarterly of Survey of Texts of Persian Literature*, 3(1), pp. 38-23. (in Persian)
- Arbelaster, A. (1998). *West Liberalism: Rise and Fall*. Translation by Abbas Mokhtber. Tehran: Markaz. (in Persian)
- Asgarkhani, A. M., & Rahmati, R. (2010). Theory of Realism and International Security. *Foreign Policy Quarterly*, 21(1), pp. 156-139. (in Persian)
- Ashouri, D. (1993). *Poetry and thought*. Tehran: Markaz. (in Persian)
- Ashouri, D. (1994). *Gashtha (Trips): Article Collection*. Tehran: Institute for Cultural Studies and Research. (in Persian)
- Azkiya, M. (2003). *Applied Research Methods*. Tehran: Kayhan Publications.
- Bahrami Einolghazi, V., & Eslami, R. (2017). Faramandy/Charisma and Succession Crisis in Shahnameh. *Research Letter of Political Science*, 13(1), pp.45-72. (in Persian)
- Bashirieh, H. (1999). The Theoretical Framework of Political Sociology. *Journal of Criticism and Review*, 19(1), pp. 298-319. (in Persian)
- Blicky, N. (2005). *Designing Social Research*. Translation by Hassan Chavashian. Tehran: Ney. (in Persian)
- Chernov, F. (2011). *Theory and Meta-theory in International Relations*. Translation by Alireza Tayeb. Tehran: Ney. (in Persian)
- Couscoba, K. (2003). *Ganji Story and Shahnameh, Comparing Japan Literary Masterpieces and Literary Masterpieces of Iran*. Edited by Rouhi. Tehran: Ney. (in Persian)
- Dale, J. H. (2008). *History of Western Philosophy*. Translation by Abdolhossein Azarang. Tehran: Ghoghnoos. (in English)
- Dehghani Firoozabadi, S. J. (2010). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Samt. (in Persian)
- Eslami, R., & Bahrami, V. (2015). Political Phenomenology of Farrah Izadi in Avesta and Shahnameh. *Research Letter of Political Science*, 10(4), pp.7-40. (in Persian)
- Ferdowsi, A. (1999). *Ferdowsi's Shahnameh (Based on the Nine-Volume Version of Moscow's Edition)*. Tehran: Ghoghnoos. (in Persian)
- Ferdowsi, A. (2008). *Ferdowsi's Shahnameh*. Edited by Saeed Hamidian. Tehran: Ghatreh. (in Persian)

- Ferdowsi, A. (2015). *Ferdowsi's Shahnameh (Full Series of Shahnameh Ferdowsi from the Moscow Version)*. Qom: Adina Sabz. (in Persian)
- Ghaderi, H. (2007). *Political Thoughts in the Twentieth Century*. Eighth edition. Tehran: Samt. (in Persian)
- Ghahremanpour, R. (2004). Constructivism: From International Politics to Foreign Policy. *Strategic Studies Quarterly*, 7(24), pp. 318-299. (in Persian)
- Ghavam, A., & Fatemi Nejad, S. A. (2009). The Relationship between War and Anarchy: A Double-Hierarchical Anarchy Critique Based on Shahnameh. *Political Science Research Letter*, 4(2), pp. 193-152. (in Persian)
- Ghavam, A. A. (2006). *Principles of Foreign Policy and International Policy*. Twelfth Edition. Tehran: Samt. (in Persian)
- Hadian, N. (2003). Structuralism: From International Relations to Foreign Policy. *Foreign Policy Quarterly*, 17(4), pp.45-70. (in Persian)
- Haghighat, S. S., & Hejazi, H. (2010). A critical look at the Application of the Theory of the Spragnens Crisis in Political Studies. *Political Science Quarterly*, 13(49), pp. 1-49. (in Persian)
- Hamidi, S. J. (2009). A Look at Ferdowsi's Age and Review the Story of Fereydoun and Zahak in Shahnameh. *Book of the Months of Literature*, 25(1), May 2009. (in Persian)
- Hesampour, S., & Dehghani, N. (2008). The Study of the Types of Covenants and Oaths in Ferdowsi's Shahnameh, *the Research Letter of Ghanei Literary*, 6(11), pp. 66-37. (in Persian)
- Hopf, T. (1998). The Promise of Construction in International Relations Theory. *International Security*, 23(1), pp.171-200. (in English)
- Jones, V. T. (1979). *The Lord of Political Thought*. Translation by Ali Ramin. Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Karami, J. (2004). Foreign Policy from the Perspective of Social Constructivism. *Strategic journal*, 31(1), pp. 174-161. (in Persian)
- Karimi Kohanjani, R. (2016). Shahnameh, Colorful Epic from the Past of Iran. *Book Review Quarterly*, 3(12), pp. 262-259. (in Persian)
- Kasraee, M. S. (2007). Ferdowsi Political Thought, *Journal of Political Science*, 4(7), pp. 224-213. (in Persian)
- Khaleghi Motlagh, J. (2009). *Old words*. Edited by Ali Dehbashi. Vol. 3. Tehran: Afkar. (in Persian)

- Khalehi Motlagh, J. (2011). Review and Evaluation of Manuscript of the Florence Shahnameh. *Baharestan letter*, 12(18-19), pp. 207-250. (in Persian)
- Khalehi Motlagh, J. (2013). Help rhyme in correcting some bits of Shahnameh. *Mirror of Heritage*, 53(1), pp. 245-262. (in Persian)
- Lak, I., & Tamim Dari, A. (2016). A Comparative Study of the Structure of the Debate and the Heroes' Dialogue in the Shahnameh of Ferdowsi, Iliad and Odyssey Homer: based on some achievements of the American School of Comparative Literature, relying on the method of critical discourse analysis. *Comparative Literature Quarterly*, 4(2). pp. 175-133. (in Persian)
- Menashadi, M. (2017). A Survey on Ferdowsi's Political Views and Thoughts. *Siyasatnameh*, 6(17), pp.86-88. (in Persian)
- Menshanadi, M., & Bahrami Einolghozati, V. (2014). The Protocol of the Embassy and the Ritual of Negotiations in the Shahnameh, *Iranian Research Letter of International Policy*, 2(1), pp. 137-117. (in Persian)
- Meskoob, Sh. (1972). *Mourning Siavash*. Tehran: Kharazmi. (in Persian)
- Meskoob, Sh. (2014). *Souvenirs from Ant: An Investigation in Shahnameh*. Tehran: Ney. (in Persian)
- Meskoob, Sh., & Milaniyan, H. (2002). *The Body of the Hero and the Spiritual of Wisdom*. Tehran: Tarh-e-No. (in Persian)
- Meskoob, Sh. (2013). *Introduction to Rostam and Esfandiar*. Tehran: Amirkabir. (in Persian)
- Mizani, F. (2009). *The Epic of Justic: An Argument on the Political Content of the Shahnameh*. 2nd Edition, Tehran: The Publishing House of the Tudeh Party of Iran. (in Persian)
- Mohammadpour, A. (2013). *Method of Qualitative Research, Anti-method. Second Edition*. Tehran: Jameaeshnasan. (in Persian)
- Mojtabae, F. (1975) A few points about Rostam and Sohrab. Foundation of Shahnameh, *The Word (Sokhan)*, 7- 8(1). (in Persian)
- Mojtabae, F. (1992). A Words About Shahnameh, *The Magazine of Being (Majale Hastie)*, March 1992. (in Persian)
- Mojtabae, F. (1993). An Old Version of Shahnameh, *The Future*, March-June 1993, pp. 291-302. (in Persian)
- Mollah Ahmad, M. (2003). War and Peace in Shahnameh. *Persian letter*, 10(1), pp. 85-43. (in Persian)

- Montasef, M. (2004). *Impact of Quran and Hadith in Ferdowsi's Shahnameh*. Kermanshah: Razi University of Kermanshah. (in Persian)
- Moshirzadeh, H. (2004). Dialogue of Civilizations in Constructivism Perspectives. *Journal of Faculty of Law and Political Science*, 63(1), pp. 1-261. (in Persian)
- Moshirzadeh, H. (2013). *The Evolution of the Theory of International Relations*. Tehran: Samt. (in Persian)
- Naji, M. (2011). Ferdowsi's Political thought. *Journal of Culture Research*, 12(1), pp. 67-94. (in Persian)
- Parham, B. (1994). *With the View of Ferdowsi: The Basics of Political Criticism in Iran*. Tehran: Markaz. (in Persian)
- Ranjbar, A. (2000). *Ferdowsi's Intellectual Attractions*. Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Rastegar Fasaei, M. (2005). *Ferdowsi and Other Poets*. Tehran: Tarh-E-No. (in Persian)
- Reggie, J. G. (1998). *Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization*, London and New York: Rutledge. (in English)
- Rezaei Eskandari, D. (2005). The Transformation of the Concept of State in Theories of International Relations. *Strategic Studies*, 27(1), pp. 105-134. (in Persian)
- Rezvani, Gh.; Ghiaei, N., & Azamzadeh, M. (2016). The Study of the Effect of Ferdowsi's Metaphorical Narrative on writing of Shahnameh. *Quarterly of Comparative Literature (Persian Language and Literature Academy)*, 13(1), pp. 160-129. (in Persian)
- Riyahie, M. A. (2016). The Great Value of Shahnameh, *Etela'at Newspaper*, 9 March 2016. (in Persian)
- Rostamvandy, T. (2009). Greed and Justice: Political Pathology of King in Shahnameh Ferdowsi. *Theoretical Policy Research*, 5(1), pp. 1-19. (in Persian)
- Saghebfar, M. (2008). *Ferdowsi Shahname and Iran's History philosophy*. Tehran: Moein. (in Persian)
- Sheyhan, M. (2009). *International Security*. Translation by Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi. Tehran: Center for Strategic Studies. (in English)

- Shoayb, B. (2009). Russia and the EU; the Confrontation between Realism and Liberalism. *Central Asian and Caucasian Quarterly*, 67(1), pp.96-69. (in Persian)
- Spragnens, T. (2015). *Understanding Political Theories*. Translation by Raja'i Farhang. Tehran: Agah. (in Persian)
- Tabatabaee, S. J. (2017). A Survey on Ferdowsi's Political Views and Thoughts. *Siyasatnameh*, 6(17), pp. 89-92. (in Persian)
- Wendt, A. (2005). *Social Theory of International Politics*. Translation by Homeira Moshirzadeh, Tehran: Foreign Affairs Publication. (in Persian)
- Wohlforth, W. C. (2008). Realism and Foreign Policy, in: *Foreign Policy: Theories, Actors, and Cases*. Edited by Steve Smith, Amelia Hadfield and Tim Dunne, Oxford University press. (in English)
- ZarinKoob, A. (2002). *Namwar letter: About Ferdowsi and Shahnameh*. Tehran: Sokhan. (in Persian)

